

سوسیالیسم امروز به چه مفهومی است؟

برند ریکسینگر

رائول زلیک



**شوراها**

[www.shoraha.net](http://www.shoraha.net)

آبان ۱۴۰۳ / نوامبر ۲۰۲۴

## فهرست مطالب

پیشگفتار.....	۴
مقدمه.....	۷
تغییر سیستم!.....	۹
سوسیالیسم: اقتصاد دموکراتیک.....	۱۲
سوسیالیسم: چه معنایی در عمل دارد و چگونه می‌تواند به ظهور برسد؟ ۱۳ عنصر سوسیالیسم.....	۱۷

۱. سوسیالیسم به عنوان پروژه‌ای برای آزادی.....	۱۷
۲. بعد مادی آزادی: تأمین نیازهای بنیادی.....	۱۹
۳. غلبه بر هر نوع رابطه استثماراری و سرکوبگرانه.....	۲۱
۴. رابطه‌ای کاملاً جدید بین جامعه و طبیعت.....	۲۳
۵. تحول اقتصاد به سمت اقتصاد بدون انتشار گازهای گلخانه‌ای و خدمت به نیازهای مردم.....	۲۵
۶. خدمات مالی در مالکیت عمومی و جمعی.....	۲۷
۷. مدل جدیدی از رفاه: زندگی خوب.....	۲۸
۸. اقتصادی که زندگی را در اولویت قرار می‌دهد.....	۲۹
۹. برنامه‌ریزی اقتصادی دموکراتیک و زیست‌محیطی.....	۳۱
۱۰. اقتصاد اجتماعی با تنوع اشکال مالکیت.....	۳۴
۱۱. رابطه‌های جدید میان بازار، برنامه‌ریزی و اشکال مختلف مالکیت.....	۳۷
۱۲. جنبش جهانی، جهان‌شمول و ضدنظامی‌گری.....	۳۹
۱۳. سوسیالیسم: ضدیت قاطع با فاشیسم.....	۴۱

برند ریکسینگر

رانول زلیک

سوسیالیسم امروز چه مفهومی دارد؟

چرا غلبه بر سرمایه‌داری هنوز ضروری است - و ممکن

منتشر شده توسط بنیاد رزا لوکزامبورگ

این نشریه بخشی از کارهای روابط عمومی بنیاد رزا لوکزامبورگ

است. این نشریه به صورت رایگان توزیع می‌شود و نباید برای مقاصد

تبلیغاتی انتخاباتی استفاده شود.

برند ریکسینگر عضو هیئت اجرایی بنیاد رزا لوکزامبورگ و نماینده

پارلمان از حزب "دیه لینکه" است. او پیش از این سال‌ها دبیرکل وردی

در اشتوتگارت بوده و همچنین رئیس مشترک حزب "دیه لینکه" بود.

رانول زلیک نویسنده و مترجم است. او هم‌اکنون برای روزنامه

روزانه "ند" کار می‌کند. آخرین کتاب او: *Wir Untoten des Kapitals:*

*Über politische Monster und einen grünen Sozialismus*

(سورکمپ، ۲۰۲۰) است.

## پیشگفتار

این متن همچون سنگریزه‌ای است که به آب می‌اندازیم به امید اینکه موج‌هایی ایجاد کند. هدف ما آغاز گفتگویی است درباره اینکه سوسیالیسم امروز چه معنایی می‌تواند داشته باشد. این پروژه با یک میزگرد در آکادمی تابستانی ۲۰۲۳ "Bewegungslinke" درباره چشم‌اندازهای آینده‌گرایانه چپ آغاز شد. شرکت‌کنندگان بسیاری پرسیدند که چرا ما به عنوان یک حزب سوسیالیستی نتوانسته‌ایم روایتی محبوب یا قابل قبول از سوسیالیسم ارائه دهیم.

برند ریکزینگر، عضو هیئت اجرایی بنیاد رزا لوکزامبورگ و نماینده پارلمان برای حزب "دی لینک" است. او پیش‌تر دبیرکل اتحادیه Ver.di در اشتوتگارت و رئیس مشترک حزب "دی لینک" بوده است. رانول زلیک، نویسنده و مترجم، در حال حاضر برای روزنامه روزانه *nd* کار می‌کند. آخرین کتاب او *ما نامیراهای سرمایه: درباره هیولاهای سیاسی و یک سوسیالیسم سبز* (سوه‌کامپ، ۲۰۲۰) است.

نکته مطرح‌شده به‌جا است. چپ‌گرایان در جامعه و حزب "دی لینک" به خوبی توانسته‌اند مشکلات اجتماعی را شناسایی کنند. اما در تحلیل اینکه بحران‌های متعدد امروز چگونه به هم مرتبط هستند و ارائه جایگزین‌هایی برای سرمایه‌داری، اغلب اعتمادبه‌نفس کمتری دارند. به‌طور معمول، زمانی که صحبت از آلترناتیوهای سرمایه‌داری می‌شود، صدای چپ‌ها بسیار ضعیف است. این ایده که "خیلی دور از واقعیت است"، "در حال حاضر کاملاً غیر عملی است"، یا "چه کسی واقعاً خواهان تغییر نظام است و چه کسی قرار است آن را اجرا کند؟" اغلب بهانه‌هایی هستند که مسئله تغییر نظام را به آینده‌ای دور موکول می‌کنند.

با این حال، ما بر این باوریم که باید توصیف‌ها و تبیین‌های جزئی‌تری از آنچه جایگزین سرمایه‌داری می‌تواند باشد ارائه دهیم. چپ نیاز به مفهومی دارد که تفاوت میان سوسیالیسم مطلوبش و تجربه‌های شکست‌خورده "سوسیالیسم موجود" را روشن کند. هدف آرزوی محال نیست، بلکه باید رویکردهایی که مردم هم‌اکنون برای آن‌ها مبارزه می‌کنند را پذیرفته و توسعه داد. این موارد شامل نمونه‌هایی از خودسازمان‌دهی، همبستگی، مبارزه برای منافع عمومی، و دموکراسی مشارکتی است که به‌رغم اینکه اغلب توسط قوانین بازار و منطق سودآوری سرمایه تخریب می‌شوند، همچنان در میان مردم ظاهر می‌شوند.

در زمانی که شاهد گرایش‌های راست‌گرایانه و تقویت فاشیسم هستیم، محدود کردن فعالیت‌های چپ به دفاع از دموکراسی لیبرال (با رژیم ناپرابری‌های اجتماعی‌اش) علیه راست‌گرایان، از نظر سیاسی فاجعه‌بار است. در عوض، ما به چشم‌اندازی واقع‌بینانه از یک جایگزین نیاز داریم؛ به این معنا که چگونه می‌توان زندگی بهتری را به دست آورد و چه پیش‌نیازهای اجتماعی‌ای باید برای تحقق آن ایجاد شود. ما به پروژه‌ای نیاز داریم که به اکثریت مردم امکان دهد از شرایط کاری، زندگی، و زیست‌محیطی بهتری برخوردار شوند؛ شرایطی که سرمایه‌داری با نیروهای مخرب خود قادر به ارائه آن نیست و بقای بخش بزرگی از بشریت را به خطر انداخته است.

توانایی چپ برای تقویت خود در جامعه و ورود به میدان سیاسی، به ظرفیت ما برای ارائه پاسخی قانع‌کننده به این پرسش بستگی دارد که امروز منظور ما از سوسیالیسم چیست. این بروشور را دعوت‌نامه‌ای برای بحث خطاب به افرادی می‌دانیم که در محافل، ابتکارات، و جنبش‌های چپ‌گرا یا در حزب "دی لینک" فعال هستند و به موضوع جایگزین ضدسرمایه‌داری می‌اندیشند.

به گفته منتقد فرهنگی فقید مارک فیشر، سرمایه‌داری در قرن بیست‌ویکم موفق شده خود را به‌عنوان یک نظام بدون جایگزین معرفی کند. اگر می‌خواهیم هژمونی سرمایه‌داری را که وانمود می‌کند هیچ

آلترناتیوی وجود ندارد، بشکنیم، باید بکوشیم داستانی مثبت روایت کنیم. در صفحات پیش رو، تلاش می‌کنیم توضیح دهیم چرا هنوز این پروژه را با نام سوسیالیسم می‌نامیم.

برند ریکزینگر، عضو هیئت اجرایی بنیاد رزا لوکزامبورگ و نماینده پارلمان از حزب «دی لینک» است. او پیش‌تر به مدت چندین سال دبیرکل اتحادیه Verdi در اشتوتگارت و رئیس مشترک حزب «دی لینک» بوده است.

رائول زلیک نویسنده و مترجم است. او در حال حاضر برای روزنامه روزانه *nd* کار می‌کند. آخرین کتاب او با عنوان *ما نمایانهای سرمایه:* *درباره هیولاهای سیاسی و یک سوسیالیسم سبز* (سوهرکامپ، ۲۰۲۰) منتشر شده است.

## مقدمه

بحران‌ها در همه جا هستند و تهدیدی برای زندگی ما به شمار می‌آیند: جنگ‌های جدید که در هر لحظه می‌توانند به جنگ جهانی تبدیل شوند؛ تغییرات اقلیمی، انقراض گونه‌ها و فروپاشی چرخه‌های متابولیکی طبیعت؛ نابرابری اجتماعی فزاینده، بی‌خانمانی و فقر؛ گسترش نژادپرستی و به‌نظر رسیدن صعود اجتناب‌ناپذیر راست افراطی... همه این‌ها در حالی است که روز به روز واضح‌تر می‌شود که این تحولات فاجعه‌بار به طور غیرقابل‌انکاری با سیستم اقتصادی و اجتماعی ما — سرمایه‌داری — پیوند دارند.

رابطه‌ها کاملاً واضح هستند: وقتی تمام عرصه‌های زندگی به رقابت بی‌رحمانه بازار وابسته شوند، منطقی است که گروه‌ها، طبقات و دولت‌ها برای تحمیل منافع خود از طریق خشونت آشکار و جنگ، در صورت لزوم، اقدام کنند. وقتی کل سیستم اقتصادی بر مبنای الزامی برای رشد استوار باشد، منطقی است که هر بخشی از طبیعت و زندگی باید "ارزش تولید کند"، یا به عبارت دیگر: باید به کالایی تبدیل شود. وقتی انباشت ثروت خصوصی مهم‌ترین اصل عملی در یک جامعه باشد، نابرابری اجتماعی و تضادهای میان طبقات رشد خواهند کرد، زیرا سودها زمانی افزایش می‌یابند که سهم اختصاص داده‌شده به دستمزدها کاهش یابد. و در نهایت، نژادپرستی و فاشیسم در جهانی که بازار در آن حکمرانی می‌کند تقریباً اجتناب‌ناپذیر هستند. یا به قول فعال ضدبرده‌داری سیاه‌پوست، روت ویلسون گیل‌مور (۲۰۰۷: ۲۴۳): «در دنیای معاصر، نژادپرستی وسیله معمولی‌ای است که از طریق آن بی‌انسانی به ایدئولوژی معمولی تبدیل می‌شود.» هر جا که تضادهای طبقاتی ظاهر می‌شوند، نژادپرستی و فاشیسم به سرعت ظاهر می‌شوند، زیرا بی‌انسانی و استثمار فراوان فقرا باید به نوعی توجیه شود تا سلطه باقی بماند.

پایان دادن به بحران‌های کنونی نیازمند اشکالی از همکاری است که مرزهای دولتی و قومی را فراتر ببرند. این تنها راه برای متوقف کردن

جنگ‌ها، جلوگیری از فروپاشی سیستم‌های اکولوژیکی، کاهش مصرف منابع جهانی و متوقف کردن رنج بخش قابل توجهی از جمعیت جهان است. اما این دقیقاً همان چیزی است که سرمایه‌داری نمی‌تواند انجام دهد — همبستگی و همکاری تخصص آن نیست. سرمایه‌داری بر رقابت و حداکثرسازی سود، رقابت‌های بی‌رحمانه بین افراد و کشورهای ملت، تبدیل طبیعت به ارزش و استثمار انسان‌ها استوار است. این خود همان جو جنگ داخلی است که همه ما از آن می‌ترسیم: «همه علیه همه، هر کسی برای خود».



## تغییر سیستم!

به همین دلایل، برای ما واضح است: در چارچوب سیستم اقتصادی و اجتماعی موجود، بحران‌ها تنها بدتر خواهند شد. اگر بخواهیم از فاجعه‌های در حال وقوع جلوگیری کنیم، به یک جایگزین برای سرمایه‌داری نیاز داریم. و وظیفه چپ این است که روشن کند تغییر سیستم چگونه می‌تواند باشد. ما قصد نداریم بگوییم که این باید شامل طرح‌های یوتویایی پیچیده باشد. برای اینکه یک جایگزین ضد سرمایه‌داری تأثیری بر تحولات اجتماعی داشته باشد، باید عینی باشد: باید با مسائلی که در حال حاضر در حال مناقشه هستند، مرتبط باشد. داشتن یک طرح کلی برای یک جامعه آینده فایده‌ای ندارد اگر جنبش‌ها، مبارزات و عملیاتی که پیش‌بینی‌کننده یک آینده یوتویایی هستند و آن را قابل تصور می‌سازند، در حال حاضر وجود نداشته باشند. به عبارت دیگر: تعاونی‌ها نشان می‌دهند که یک اقتصاد دموکراتیک چگونه می‌تواند باشد؛ در مبارزات کارگری، مردم درمی‌یابند که همبستگی قدرت خلاقانه‌تری از رقابت بازار دارد؛ برابری زمانی ظهور می‌کند که سلسله‌مراتب‌ها در جنبش‌ها، پروژه‌ها، سازمان‌ها یا نهادهای عمومی با رویه‌های دموکراتیک جایگزین شوند. در این معنا، صحبت از تغییر سیستم صرفاً یک ژست رادیکال نیست: هر تغییر اکولوژیک، اجتماعی، برابری‌طلبانه، فمینیستی یا ضد نظامی در حال حاضر معنای خود را دارد و مهم است. اما اعتراض به اینکه باید به جای طرح پرسش بزرگ در مورد تغییر کل سیستم، مشکلات روزمره کوچک را حل کرد، خود به یک یوتویا تبدیل شده است. این روزها، نیروهای عظیمی برای شکست حتی معتدل‌ترین اصلاحات بسیج می‌شوند تا از ایجاد یک جو اجتماعی جلوگیری کنند که در آن مردم شروع به بحث درباره منافع ثروتمندان کنند. سیاست‌های گام‌های کوچک به اندازه سیاست‌های یک تغییر رادیکال یوتویک شده‌اند. هر گام در جهت برابری، پایداری، دموکراسی و همکاری بین‌المللی با منطق سرمایه‌داری در تضاد است و باید از طریق مبارزات

سخت به دست آید. به همین دلیل است که تغییر سیستم و بهبودهای عینی به طور ضروری با هم پیش می‌روند.

اما چرا همچنان جامعه‌ای برابر، اکولوژیک و جامعه‌ای که در آن همبستگی واقعی است را سوسیالیسم می‌نامیم؟ آیا این اصطلاح پس از تجربیات قرن بیستم غیرقابل استفاده نشده است؟ بله، درست است: استالینیسم تلاش کرد تا هر نوع آگاهی انتقادی را از مردم بگیرد. تمام کشورهای سوسیالیستی به نوعی میراث استالینیسم را پذیرفتند. و در تقریباً تمام موارد، ظهور قدرت دولتی سوسیالیستی با سرکوب گروه‌های مخالف و خواسته‌های خودمختاری افراد همراه بود. برای میلیون‌ها نفر، «سوسیالیسم واقعی» هیچگونه رهایی‌ای نبود. چپ‌گرایان نباید این مسئله را فراموش کنند و نباید جنایاتی که انجام شد را **کـ و چـ ک** بشمارند.

اما این برای ما امروز چه معنایی دارد؟ ایده‌ای که سوسیالیسم می‌تواند تنها از طریق یک حزب انقلابی با ملی‌سازی، اقتصاد برنامه‌ریزی‌شده و برنامه‌های آموزشی معرفی شود، اشتباه بودنش ثابت شده است. این ایده از سوسیالیسم به عنوان نقشه راهی برای یک جامعه آزاد و بدون طبقه شکست خورده است. قدرت نامحدود حزب پیشرو شکل‌های جدیدی از سرکوب و تا حدی نیز طبقات اجتماعی جدید تولید کرد. ایده‌ای که «دولت» چیزی شبیه به پادزهر سرمایه‌داری باشد، مسلماً اشتباه بود. بلکه چپ‌گرایان باید به تحلیلاتی که توسط نظریه‌پرداز یونانی نیکوس پولاتنزاس (۲۰۱۴) انجام شده است توجه کنند، که دولت را به عنوان «تراکم مادی روابط اجتماعی قدرت» توصیف کرد. سرمایه‌داری بدون دولت نمی‌تواند وجود داشته باشد، زیرا رقابت بین بازیگران بازار و همچنین تضادهای اجتماعی باید تنظیم شوند. به این معنا که، همانطور که پولاتنزاس ادامه می‌دهد، دولت پارامترهای کلی سلطه طبقاتی را سازمان‌دهی می‌کند (و به هیچ‌وجه برای حفظ منافع عمومی کار نمی‌کند)، اما دولت همچنین عرصه‌ای است که در آن تضادهای اجتماعی به رقابت گذاشته می‌شوند. بنابراین، این امکان وجود دارد که خواسته‌ها از پایین وارد دولت شوند. به

عبارت دیگر: مبارزات اجتماعی معمولاً دولت‌ها را برابرتر و دموکراتیک‌تر می‌کنند، اما بدون اینکه ماهیت دولت به عنوان سازمان‌دهنده سلطه طبقاتی را به چالش بکشند. دولت مسیر رسیدن به یک جامعه ره‌اشده و بی‌طبقه را مسدود می‌کند، حتی زمانی که دولت چپ‌گرا باشد. به همین دلیل، آنتونیو گرامشی، یکی از بزرگ‌ترین اندیشمندان مارکسیستی قرن بیستم، بر این باور بود که سوسیالیسم باید بر اساس نهادهای سیاسی کاملاً جدید بنا شود. به گفته گرامشی، تغییر فقط پرسنل سیاسی دولت کافی نیست. در عین حال، هیچ راهی برای جنبش سوسیالیستی وجود ندارد که از لزوم تسخیر قدرت دولتی اجتناب کند، زیرا همانطور که دولت در حال حاضر اصل رقابت و قدرت ثروتمندان را تضمین می‌کند، نهادهای جدید باید برای ترویج همبستگی، برابری و دموکراسی واقعی ایجاد شوند، یا به عبارت دیگر برای غلبه بر جامعه طبقاتی و جایگزینی اصل رقابت با همکاری آگاهانه بدون شک این نهادهای سیاسی جدید که گرامشی از آن‌ها صحبت می‌کرد بیشتر شبیه به تعاونی‌ها، شوراهای شهروندی و ارگان‌های خودمدیریتی هستند تا دستگاه‌های دولتی و بوروکراسی‌هایی که از دولت‌های سرمایه‌داری و سوسیالیستی می‌شناسیم. سوسیالیسم آینده باید بر اساس یک ایده رادیکال از دموکراتیزه شدن قدرت سیاسی بنا شود.

## سوسیالیسم: اقتصاد دموکراتیک

بنابراین پروژه ما بر روی دولت متمرکز نیست، بلکه بر روی یک اقتصاد اجتماعی سازمان‌دهی‌شده دموکراتیک است. اما چرا تمرکز بر اقتصاد و نه بر جامعه؟ نقطه آغاز نظریه سوسیالیستی این است که اولاً، جوامع بورژوایی-لیبرال آنقدر که فکر می‌کنند آزاد نیستند و ثانیاً این عدم آزادی به روابط مالکیت مرتبط است. در واقع، لیبرالیسم سیاسی به طور سیستماتیک این واقعیت را پنهان می‌کند که در جامعه بورژوایی، تنها افرادی آزاد هستند که دارای منابع مالی لازم باشند؛ به عبارت دیگر، کسانی که ثروت دارند. اگرچه سایر افراد از نظر قانونی به طور رسمی آزاد و برابر به حساب می‌آیند، در عمل زندگی آن‌ها تا حد زیادی تحت تأثیر چیزهایی است که از کنترل آن‌ها خارج است. برای بخش بزرگی از زندگی خود، آن‌ها مجبورند توانایی کار خود را در اختیار دیگران قرار دهند، وگرنه — مانند اکثر مردم در جنوب جهانی و بسیاری از افراد فقیر در کشورهای صنعتی ثروتمند — امکان داشتن یک زندگی باکرامت از آن‌ها گرفته می‌شود. علیرغم این که آزادی در جوامع لیبرال مدام ذکر می‌شود، اکثر مردم در شرایطی از عدم آزادی شدید زندگی می‌کنند. افزون بر این، آزادی برخی افراد به طور اجتناب‌ناپذیری به تسلط دیگران بستگی دارد، زیرا این کار آن‌هایی است که آزاد نیستند که ثروت و به تبع آن آزادی ثروتمندان را افزایش می‌دهند. این نقطه آغاز توضیح می‌دهد که چرا جنبش سوسیالیستی به روابط مالکیت می‌پردازد، نه اینکه به حکمرانی خودسرانه اشراف و استبداد (همانطور که لیبرالیسم انجام می‌دهد) یا قدرت دولتی (همانطور که آنارشسیسم انجام می‌دهد) حمله کند. مالکیتی که در دست عده‌ای محدود متمرکز است — و البته در اینجا منظور ما از املاک خصوصی یا ناتوایی‌های خانوادگی نیست، بلکه دارایی‌های تولیدی و مالی کلیدی است — مهم‌ترین منبع قدرت در جامعه ما است. هر کودک اساساً این را می‌داند: «پول دنیا را می‌چرخاند». اما این در نهایت به این معناست که برای زندگی آزادتر، باید روابط مالکیت

را تغییر دهیم. بدون مالکیت عمومی قوی و برابری اجتماعی-اقتصادی، آزادی‌های فردی و دموکراسی تنها یک شوخی خواهند بود. به همین دلیل است که ما به مفهوم سوسیالیسم پایبندیم. اما آیا این روابط مالکیتی، یا دقیق‌تر بگوییم، آیا رقابت بین شرکت‌های خصوصی، به عنوان منبعی برای رفاه جهانی اثبات نشده است؟ در نظریه‌های لیبرال جامعه، اینطور نمایش داده می‌شود: «دست پنهان بازار» منافع شخصی مالکین اموال را به نفع عموم تبدیل می‌کند. قیمت‌ها نشان می‌دهند که کدام روش‌های تولید کالاها کارآمدترین هستند و منابع کجا می‌توانند به سودآورترین شکل به کار گرفته شوند؛ رقابت باعث می‌شود بالاترین درجه رفاه اجتماعی ممکن ایجاد شود. با این حال، این روایت که هیچ‌گاه با حقیقت مطابقت نداشت — به‌طور تاریخی، سرمایه‌داری بر اساس سلطه از طریق جنگ، غارت استعماری و برده‌داری بنا شده است، نه بازارهای آزاد — همچنان یک توهم است. بازار جهانی همچنان هر روز قدرت‌های مخرب خود را نشان می‌دهد: درگیری‌های مسلحانه، تخریب طبیعت، قطب‌بندی اجتماعی، زیرساخت‌های خراب، کاهش کیفیت سیستم‌های بهداشت و آموزش و غیره. ایده‌ای که بازار می‌تواند مشکلات بزرگ اکولوژیکی و اجتماعی زمانه ما را پشت سر بگذارد باید به عنوان یک یوپیا لیبرالی رد شود. یا به عنوان یک مانور ایدئولوژیک که روابط واقعی قدرت در جامعه را پنهان می‌کند — زیرا پشت سر خواسته برای رها کردن بازار در جریان، منافع مالکین نهفته است تا از مواجهه با خواسته‌های اکثریت جمعیت راحت بمانند. اجازه دادن به «بازار» برای حل مسائل به معنای این است که بگذاریم افرادی مانند بزوس‌ها، ماسک‌ها، پورشه‌ها، آلبراخت‌ها، شوارتزها و شیخ‌های نفتی بی‌مزاومت سلطنت کنند. بنابراین، ما معتقدیم که بزرگ‌ترین تهدید برای دموکراسی از خود سرمایه‌داری ناشی می‌شود، نه از یک جنبش سیاسی مبتنی بر ایدئولوژی خاص، و نه از «دشمنان جامعه لیبرال» که به طور مکرر ذکر می‌شوند. دقیق‌تر بگوییم: فاشیسم تقریباً به‌طور اجتناب‌ناپذیری در خاک اقتصادی لیبرال ریشه می‌دواند، که دموکراسی را روزانه تضعیف می‌کند. در سیستمی

که میلیارد‌رهایی مانند روپرت مرداک یا خانواده اسپریگر می‌توانند از امپراطوری‌های رسانه‌ای خود برای تأثیرگذاری سیستماتیک بر افکار عمومی استفاده کنند و در سیستمی که بی‌ارزش‌سازی افراد در محیط‌های کاری همزمان ایدئولوژی‌های دیکتاتوری را تولید می‌کند، تشدید تمایلات فاشیستی اجتناب‌ناپذیر است.

رسانه‌های دامن‌زده شده از بالا اطمینان می‌دهند که نارضایتی از شرایط اجتماعی به سمت قدرت‌های بزرگ هدایت نمی‌شود، بلکه به شکل «اتحاد عوام و نخبگان» شکل می‌گیرد، همانطور که فیلسوف هانا آرنست (۱۹۵۱) گفته است. دقیقاً همین چیزی است که فاشیسم جدید از نوع ترامپ‌ها، ماسک‌ها و بولسوناروها است: اتحادی از سوپرثروتمندان با افراد طبقه متوسط و پایین که از دست دادن موقعیت خود در جامعه می‌ترسند، علیه گروه‌هایی که ابتدا به عنوان «پست‌تر» مشخص می‌شوند. اما دلایل زیست‌محیطی نیز وجود دارد که چرا باید روابط مالکیت را به عنوان تمرکز خود قرار دهیم.

این واقعیت که علیرغم اعلامیه‌های سیاسی متعدد، انتشار گازهای گلخانه‌ای همچنان بدون وقفه ادامه دارد، عمدتاً ناشی از یک «شکست سیاسی» نیست، همانطور که فعالان جنبش تغییرات اقلیمی اغلب ادعا می‌کنند. خود سرمایه‌داری مسئول این تحولات است. مهم‌ترین اصل «بازار آزاد» این است که ثروت باید به گونه‌ای سرمایه‌گذاری شود که ارزش آن افزایش یابد. همانطور که مارکس (۱۹۹۰: ۷۴۲) در قرن نوزدهم به طعنه گفت: «جمع‌آوری! جمع‌آوری! این است که موسی و پیامبران.» از یک طرف، این بدان معناست که کارآفرینان خلاق به طور مداوم محصولات جدیدی توسعه می‌دهند — که اغلب آنقدر غیرضروری هستند که تمایل به داشتن آن‌ها باید توسط کمپین‌های تبلیغاتی پیچیده در ما کاشته شود. از طرف دیگر، این امر منجر به لزوم «استخراج» حوزه‌های مختلف زندگی برای حفظ «رشد» می‌شود، که به عبارت دیگر، به معنای افزایش مداوم سرمایه است. جامعه‌شناس کلاوس دوره این فرآیند را «لاندام» یا تصرف زمین می‌نامد: اراضی کشاورزی، جنگل‌های بارانی، بخش آموزش، سیستم‌های

بهداشتی و آب آشامیدنی مجبور به «تولید ارزش» می‌شوند، حتی اگر این به معنای تخریب آن‌ها باشد. برجسته‌ترین نمونه این فرآیند توه‌آمیز گسترش، تبدیل جنگل‌های بارانی استوایی به مزارع سویا یا نخل روغنی است. این فرآیند به برخی از مناطق جنوب جهانی نرخ‌های رشد اقتصادی شگفت‌انگیزی می‌دهد، اما در عین حال بیابان‌های سبز به جای می‌گذارد. تنوع زیستی جنگل‌های استوایی به مونوقنک‌ها تبدیل می‌شود، که در غیاب کودهای صنعتی و آفت‌کش‌ها به سرعت کاملاً از بین می‌روند. تولید ارزش پولی هم‌زمان با تخریب عظیم ثروت واقعی (یعنی تنوع زیستی) همراه است. در اینجا می‌بینیم که سرمایه‌داری یک ساختار تک‌بعدی است. آن هیچ ارزشی در طبیعت که برای کشاورزی یا گردشگری، زیرساخت‌های عمومی رایگان، ساعات کاری کاهش‌یافته یا اوقات فراغت برای داشتن یک زندگی لذت‌بخش آزاد نشده باشد، نمی‌بیند. آن تنها در کالاهایی که در بازار معامله می‌شوند، سود رفاهی می‌بیند. تا زمانی که حوزه‌هایی از زندگی وجود داشته باشد که هنوز کالایی نشده‌اند، سرمایه‌داری از احترام به مرزهای زیست‌محیطی خودداری می‌کند. در این زمینه، مهم است که اشاره کنیم این غیرمنطقی تخریبی توسط «طمع»، «مصرف‌گرایی مفرط»، «ایدئولوژی رشد» یا قوانین اقتصادی انتزاعی رانده نمی‌شود، بلکه توسط روابط طبقاتی است. برخلاف فنودالیسم، در سرمایه‌داری آن چیزی که فرد را در طبقه بالا قرار می‌دهد، خون نجیب نیست، بلکه انباشت موفق است. حتی کارآفرینان آگاه به مسائل زیست‌محیطی نیز مجبورند تلاش کنند تا در صورت عدم تمایل به از دست دادن رقابت در بلندمدت، رشد خود را ادامه دهند. برعکس، هر کسی که بخواهد تخریب زیست‌محیطی را متوقف کند، باید محدودیت‌هایی را بر طبقه مالکین اموال تحمیل کند و برخی مدل‌های تجاری را ممنوع کند. البته، این دقیقاً همان چیزی است که موجب مقاومت گسترده می‌شود و به تشدید مبارزات طبقاتی منجر می‌شود. بسیاری اکنون اعتراض خواهند کرد که تخریب محیط‌زیست اغلب در کشورهای سوسیالیستی بسیار بدتر بود. این درست است: مالکیت مشترک

به تنهایی ضمانتی برای پایداری زیست‌محیطی نیست. شرکت‌های برق دولتی نیز می‌توانند نیروگاه‌های زغال‌سنگ قهوه‌ای را اداره کنند، کشورهای سوسیالیستی نیز می‌توانند مناطق وسیعی را تخریب کنند، تعاونی‌ها نیز می‌توانند با موتورهای احتراق داخلی و روش‌های فردی حمل‌ونقل تجارت کنند. اما همانطور که فیلسوف آمریکایی نانسی فریزر در سخنرانی خود در برلین در سال ۲۰۲۲ گفت: «سوسیالیسم می‌تواند طبیعت را تخریب کند. سرمایه‌داری باید طبیعت را تخریب کند.» این به‌طور کلی درست است، برای اهداف اجتماعی نیز همین‌طور است: تحت شرایط مالکیت جمعی، ممکن است یک طبقه بر طبقه دیگر سلطه یابد. در حالی که مالکیت مشترک هیچ ضمانتی ایجاد نمی‌کند، اما شرط ضروری برای روابط اجتماعی است که با برابری، همبستگی و سرپرستی زیست‌محیطی مشخص می‌شود.

ما به همین معنا سوسیالیسم را به عنوان جنبش سیاسی می‌فهمیم که با منطق استثماری سرمایه‌مبارزه می‌کند و از تبدیل تمام حوزه‌های زندگی به کالا جلوگیری می‌کند. به عبارت دیگر، سوسیالیسم جنبشی برای غیرکالایی‌سازی است. هدف آن ایجاد امکان «زندگی خوب» برای همه است و دستاوردهای آن باید بر اساس این اندازه‌گیری شوند که آیا موفق شده است تمایلات جامعه را به سوی همبستگی، برابری و پایداری زیست‌محیطی تقویت کند یا نه.



## سوسیالیسم: چه معنایی در عمل دارد و چگونه می‌تواند به ظهور برسد؟ ۱۳ عنصر سوسیالیسم

1. سوسیالیسم به عنوان پروژه‌ای برای آزادی به دلیل اینکه سوسیالیسم دولتی قرن بیستم با سرکوب‌های گسترده همراه بود، اولین نکته‌ای که باید ذکر کنیم این است که: سوسیالیسم یک پروژه برای آزادی است که هدف آن خودمختاری و توسعه آزادانه فرد است. بر اساس "مانیفست کمونیست" کارل مارکس و فردریش انگلس (۲۰۰۲ [۱۸۴۸]: ۲۴۴)، «به جای جامعه بورژوازی قدیمی با طبقات و تضادهای طبقاتی‌اش، ما انجمنی خواهیم داشت که در آن توسعه آزاد هر فرد شرط لازم برای توسعه آزاد همه است».

چپ باید به این خواسته بازگردد: سوسیالیسم همیشه همچنین درباره حقوق فردی است. شرط لازم برای این آزادی فردی، غلبه بر روابط ساختاری استثمار و طرد است. در جامعه‌ای که برخی قدرت اقتصادی و سیاسی دارند و دیگران تنها نیروی کار خود را در اختیار دارند، در جایی که برخی شهروند هستند و دیگران به عنوان مهاجر غیرقانونی محسوب می‌شوند، آزادی حاکم نمی‌شود. غلبه بر استثمار اقتصادی و طرد سیاسی شرط لازم برای آزادی جهانی است. اما حقوق سیاسی و انسانی بنیادین (مانند آزادی بیان و مطبوعات، حق برگزاری تظاهرات، سازمان‌دهی و اعتصاب، و حق رای دادن و نامزد شدن در انتخابات) باید جزو اجزای جدایی‌ناپذیر هر روزه سوسیالیستی باشند. انتقاد ما از دولت لیبرال این نیست که دموکراسی نمایندگی را ایجاد کرده که مانع از سلطه فردی استبدادی می‌شود، بلکه این است که این دموکراسی کافی نیست، چرا که فقط به عرصه سیاسی محدود است و بخش اقتصادی را به عنوان چیزی «خصوصی» جدا می‌کند. دموکراسی سوسیالیستی همچنین شامل زندگی اقتصادی، روابط در محل کار، و فعالیت‌های تولیدی و بازتولیدی یک جامعه است. خودمدیریتی، که یک مؤلفه مرکزی در پروژه سوسیالیستی است، بدون آزادی‌های سیاسی ممکن نیست. در این زمینه، لازم است تأکید کنیم که آزادی بیان و مطبوعات

نه تنها توسط رسانه‌های شرکتی موجود و پلتفرم‌های اینترنتی تهدید می‌شود، بلکه به همان اندازه توسط سانسورهای دولتی نیز تهدید می‌گردد. وجود شرکت‌های رسانه‌ای خصوصی بیانگر آزادی بیان نیست؛ ممکن است کسی همین‌طور استدلال کند که انتشار *پراودا* و سایر روزنامه‌ها در اتحاد جماهیر شوروی نمایانگر وجود یک چشم‌انداز رسانه‌ای پررونق بوده است. رسانه‌ها و پلتفرم‌ها باید به‌طور رادیکال دموکراتیزه شوند. ساختار پخش‌کنندگان عمومی نشان می‌دهد که رسانه‌ها چگونه می‌توانند ازماندهی شوند اگر نه تحت مالکیت شرکت‌ها و نه تحت کنترل بوروکرات‌های دولتی باشند. این مدل که در اواخر دهه ۱۹۴۰ در آلمان معرفی شد، بر اصل این استوار است که سازمان‌های رسانه‌ای باید متنوع باشند و تحت نظارت‌های اجتماعی قرار گیرند. با این حال، بحران عمیق مؤسسات پخش عمومی در حال حاضر نیز به مشکلات این مدل اشاره دارد. در مسائل مهمی مانند جنگ و صلح، عدالت اقلیمی، و مالکیت و دارایی، هم رسانه‌های خصوصی و هم رسانه‌های عمومی هویت‌های مشابهی از خود نشان می‌دهند. هدر دادن منابع بر روی مدیران و بخش‌های سرگرمی نیز یک مشکل اضافی است. با این وجود، حقیقت این است که به جای رسانه‌های خصوصی، ما به رسانه‌های دموکراتیک رادیکالی نیاز داریم که به‌طور عمومی مالکیت داشته باشند و به‌طور نزدیک با ابتکارات و جنبش‌های شهروندی همکاری کنند.

فن‌آوری‌های جدید پلتفرم‌ها می‌توانند کمک مثبتی به گسترش حقوق سیاسی داشته باشند اگر از نقشی که در حال حاضر در هدایت توجه به سمت تبلیغات دارند رها شوند. این پلتفرم‌ها می‌توانند به شکل‌گیری اراده دموکراتیک کمک کنند و مشارکت در فرآیندهای تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی جامعه را ارتقا دهند. حتی در سال ۱۹۳۰، برتولت برشت بخشی از نظریه رادیویی خود را به پیشنهاد نوعی رادیو اختصاص داد که نه تنها امواج رادیویی را پخش کند بلکه آن‌ها را دریافت کند و به شنوندگان این امکان را بدهد که «آژانس پخش‌کننده» را تغییر دهند. برشت نوشت: «رادیو باید از یک دستگاه توزیع به یک دستگاه ارتباطی

تبدیل شود. رادیو می‌تواند احتمالاً تأثیرگذارترین دستگاه ارتباطی در کل زندگی عمومی باشد، یک سیستم عظیم کانال‌ها، اگر فقط قادر باشد که نه تنها امواج را ارسال کند، بلکه آن‌ها را دریافت کند و شنونده را وادار کند که نه تنها گوش دهد بلکه صحبت کند، نه او را منزوی کند بلکه او را در ارتباط با دیگران قرار دهد. بدین ترتیب رادیو دیگر تأمین‌کننده نخواهد بود، بلکه شنوندگان را به تأمین‌کننده تبدیل خواهد کرد.» (برشت، ۱۹۸۹)

اصل برشت می‌تواند به عنوان یک چشم‌انداز برای سازماندهی مطبوعات و رسانه‌ها عمل کند. دموکراتیزه کردن رسانه‌ها به دو معنا می‌تواند به غنای هنری و فرهنگی جامعه کمک کند و در عین حال تأثیر هنر و فرهنگ را تقویت کند.

## ۲. بعد مادی آزادی: تأمین نیازهای بنیادی

فقط کسانی که بدون ترس زندگی می‌کنند، آزادی برای شکل‌دهی به زندگی خود را دارند. این بدین معناست که دسترسی فرد به مسکن مناسب، غذاهای خوب، سلامت، آموزش، و مشارکت فرهنگی و اجتماعی باید به‌طور اجتماعی تضمین شود.

آیین‌نامه‌ها و منشورهای متعدد سازمان ملل این حق به امنیت مادی را اعلام کرده‌اند، اما در عمل این وعده برای اکثریت جمعیت جهانی محقق نمی‌شود. دلیل اصلی این امر، نابرابری اجتماعی گسترده است: پنج نفر از ثروتمندترین افراد جهان به‌طور جمعی دارایی‌های خصوصی به ارزش تقریبی ۱ تریلیون دلار آمریکا دارند، که سالانه حدود ۱۲۲ میلیارد دلار به آن افزوده می‌شود. طبق محاسبات اکسیفم، برای ریشه‌کن کردن گرسنگی و سوءتغذیه در سراسر جهان، سالانه به ۲۳ میلیارد دلار نیاز است. به عبارت دیگر، دارایی خصوصی فقط یک عده بسیار محدود از ثروتمندان می‌تواند به راحتی نیازهای غذایی، آب آشامیدنی و مسکن جمعیت جهانی را تأمین کند.

اما مشکل حتی از این هم جدی‌تر است. در سال‌های اخیر، سیستم‌های آموزش و بهداشت عمومی تقریباً در سراسر جهان به سرمایه اختصاص یافته و تجاری‌سازی شده‌اند. در اینجا، تصرف زمین سرمایه‌داری به‌صورت

یک عقب‌نشینی ظاهر می‌شود: دستاوردهای مهمی که از طریق مبارزات اجتماعی به دست آمده بود، برای تسهیل انباشت سرمایه معکوس می‌شوند. در این زمینه، سوسیالیسم به معنای دفاع از سیستم‌های عمومی است که تأمین نیازهای مادی بنیادی مردم را تضمین می‌کنند و گسترش آن‌هاست. نه تنها سیستم‌های آموزشی و بهداشتی، بلکه تأمین مسکن، حمل‌ونقل، انرژی و شبکه‌های ارتباطی باید به‌طور عمومی در اختیار باشند. به همین دلیل ما از سوسیالیسم زیرساخت‌ها نیز سخن می‌گوییم. تأمین نیازهای اساسی باعث مشارکت مادی و اجتماعی می‌شود و بنابراین یک سنگ بنای آزادی فردی است.

اما سوسیالیسم زیرساخت‌ها همان‌طور که در ملی‌سازی مطرح است، نیست. تفاوت اساسی بین اجتماعی‌سازی که ما پیشنهاد می‌دهیم و ملی‌سازی سنتی در دموکراتیک‌سازی زیرساخت‌های عمومی است. مبارزه برای آوردن مسکن در برلین تحت مالکیت عمومی که از طریق کمپین "Expropriate Deutsche Wohnen & Co." به راه افتاده است، مثالی خوب از این است که کجا و چگونه سیاست‌های سوسیالیستی می‌تواند شروع شود. هدف از همه‌پرسی در برلین تنها اجتماعی‌سازی مسکن نبوده است. بلکه این هدف بوده که مالکیت املاک تحت مالکیت عمومی قرار گیرد و کنترل مسکن دموکراتیک شود. خواسته این بود که املاک عمومی توسط شوراهای نظارتی که از سوی مستأجران انتخاب می‌شوند، اداره شود. این دقیقاً ذات سوسیالیسم است: یک اقتصاد دموکراتیک از کالاهای عمومی و مشترک.

در کتاب *Die Service-public-Revolution* که در سال ۲۰۲۰ منتشر شد، رئیس مشترک حزب سوسیال دموکراتیک سوئیس، سدریک ورموت و دبیر سابق اتحادیه‌ها، بیت رینگر، از این دیدگاه دفاع می‌کنند که ساخت سیستم‌های عمومی که نیازهای مادی اساسی مردم را تأمین می‌کنند باید به‌عنوان نقطه آغاز سیاست‌های سوسیالیستی اجتماعی‌سازی در نظر گرفته شود. هدف نه تنها دفاع از ساختارهای عمومی مانند بیمارستان‌ها، تأمین آب، راه‌آهن‌ها، حمل‌ونقل عمومی یا مدارس در برابر خصوصی‌سازی

است، بلکه باید آن‌ها را به‌عنوان نمونه‌های تجربی از چگونگی عملکرد یک اقتصاد غیردولتی و دموکراتیک کنترل‌شده در نظر گرفت. زیرساخت‌های بخش عمومی از پیش شیوه‌ای از زندگی نسبتاً امن برای بخش وسیعی از جمعیت را تسهیل کرده‌اند، زیرا بخش بزرگی از طبقه متوسط نیز قادر به شرکت در سیستم‌های آموزشی و بهداشتی خصوصی نخواهند بود. در عین حال، این زیرساخت‌های خدمات عمومی می‌توانند به راحتی با اقتصادهای منطقه‌ای دایره‌ای که هم از لحاظ اجتماعی و هم از لحاظ اکولوژیکی ضروری هستند، هماهنگ شوند. از این منظر، می‌توان زیرساخت‌ها را به‌عنوان یک پل در نظر گرفت: اگر تأمین آب به‌طور موثر در قالب یک بنگاه عمومی و دموکراتیک سازماندهی شده باشد، هیچ دلیلی وجود ندارد که همین‌طور برای تأمین کالاهای مصرفی نیز موثر نباشد. در این معنا، نحوه عملکرد خدمات عمومی می‌تواند الگوی اجتماعی‌سازی دموکراتیک صنایع و شرکت‌های خدماتی باشد. به‌عنوان نمونه، رینگر و ورموت به سازمان غیردولتی هلندی *Buurtzorg* اشاره می‌کنند که در سال ۲۰۰۶ توسط پرستار یوس د بلوک از نارضایتی از شیوه‌های سنتی و سلسله‌مراتبی سازمان‌دهی خدمات پرستاری تأسیس شد. فقط در چند سال این سازمان به یک بنگاه خودمدیریت با ۱۴،۰۰۰ کارمند که به منفعت عمومی اختصاص داشتند و تحت شعار «پرستاران به مدیر نیاز ندارند، آن‌ها به یکدیگر نیاز دارند» متحد شده‌اند، تبدیل شد. این سازمان خدمات خود را در همکاری با افرادی که به پشتیبانی نیاز دارند و عزیزانشان برنامه‌ریزی می‌کند. شرکت‌هایی از این دست که توسط کسانی که در آن‌ها کار می‌کنند اداره می‌شوند، نمونه‌هایی از چگونگی پیشرفت اجتماعی‌سازی دموکراتیک است که می‌تواند از فرآیندهای کاری آغاز شود.

### ۳. غلبه بر هر نوع رابطه استثمار و سرکوبگرانه

برای جنبش سوسیالیستی باید بدیهی باشد که خواسته‌های جنبش‌های ضدنژادپرستی، فمینیستی و کوئیر را مورد حمایت قرار دهد. رهایی تنها زمانی ممکن است که به‌عنوان یک پروژه برای آزادسازی متقابل، چندگانه و جهانی همه افراد تحت ستم تعریف شود.

تاریخ سرمایه‌داری به‌عنوان سرمایه‌داری نژادی به‌شدت با خشونت استعماری، برده‌داری و استثمار شدید نژادی گره خورده است. بدون تصاحب خشونت‌آمیز کار بی‌مزد بردگان و بدون تقسیم نژادی طبقات پایین، مدرنیته غربی هرگز ایجاد نمی‌شد. همین امر در مورد روابط سرمایه‌داری و مردسالاری نیز صادق است. ایجاد ارزش در کار تولیدی به کار مراقبتی بستگی دارد که بدون دستمزد تصاحب می‌شود. این کار، که به‌عنوان "زنانه" تعریف شده است، طبیعی جلوه داده شده و از طریق مجموعه‌ای از روابط قدرت جنسیتی به زنان تحمیل می‌شود.

بنابراین، سرمایه‌داری همواره بر دو نوع استثمار بنا شده است: تصاحب ارزش اضافی در روابط کار مزدی منظم و تصاحب کار بدون مزد یا به‌شدت استثمار شده. اگرچه برخی از جریان‌های فمینیستی و ضدنژادپرستی بر سیاست هویت تمرکز دارند و در نهایت خواستار نوعی مشارکت فردی زنان و سیاه‌پوستان در سیستم موجود هستند، اما در کنار این گرایش‌ها، نوعی ماتریالیسم فمینیستی و ضدنژادپرستی وجود دارد که به یک کمبود عمده در جنبش سوسیالیستی اشاره می‌کند. زمانی که کار بدون مزد در چارچوب روابط جنسیتی یا استعماری تصاحب می‌شود یا تحت شرایط نژادپرستانه به‌شدت استثمار می‌شود، روابط طبقاتی به روابط جنسیتی و نژادی تبدیل می‌شوند. این نوع استثمار شدید، که در روابط نواستعماری و امپریالیستی بین کشورها نیز آشکار است، در قلب قدرت سرمایه‌داری قرار دارد.

برای جنبش سوسیالیستی، تغییر روابط جنسیتی و تصورات ما درباره جنسیت نیز یک بخش ضروری از پروژه رهایی‌بخش است. کار مزدی و کار بازتولیدی بدون مزد باید بازتوزیع شوند و خطوط تقسیم جنسیتی حذف شوند.

همین امر در مورد نژادپرستی نیز صادق می‌کند، که ابزاری برای توجیه انسان‌زدایی سرمایه‌داری و به‌شدت با تاریخ سلطه طبقاتی مرتبط است. بخشی از مبارزه با سرمایه‌داری نژادی برای ما شامل مقاومت در

برابر رژیم مرزی دولت و حملات به مهاجرت است که آن را به عنوان ابزارهای تقسیم طبقاتی درک می‌کنیم.

تنوری‌های ماتریالیستی فمینیسم تقاطعی و ضدنژادپرستی نشان می‌دهند که چگونه شرایط مختلف سرکوبگرانه به هم پیوسته‌اند. این بدان معناست که جنبش‌های فمینیستی و ضدنژادپرستی سهم‌های ضروری در توسعه بیشتر یک پروژه سوسیالیستی رهایی‌بخش دارند.

#### ۴. رابطه‌ای کاملاً جدید بین جامعه و طبیعت

بزرگ‌ترین چالش مادی کنونی، فراهم کردن یک زندگی خوب برای جمعیت جهانی است که باید با چرخه‌های بازتولید طبیعت نیز هماهنگ باشد. نظم اجتماعی و اقتصادی که به‌طور نظام‌مند از محدودیت‌های زیست‌محیطی عبور کند (مانند آنچه در جامعه بورژوازی اتفاق می‌افتد)، در نهایت فرو خواهد پاشید. یک پروژه برای آینده سوسیالیستی باید اکولوژیک باشد. در این معنا، ما باید به سوی یک اقتصاد بدون انتشار گازهای گلخانه‌ای و به یک شکل کمتر انرژی‌بر از اقتصاد بر پایه انرژی تجدیدپذیر و خورشیدی گذار کنیم، همان‌طور که اقتصاددان المار آلتفاتر در سال ۲۰۱۲ نوشت.

در قرن بیستم، جوامع سرمایه‌داری و سوسیالیستی هر دو نسبت به بنیان‌های مادی جامعه نابینا بودند. بحران کنونی نشان می‌دهد که دیگر نمی‌توانیم "متابولیسم" خود، یعنی تبادل ما با طبیعت، را نادیده بگیریم. در این زمینه، انگلس و مارکس پیشرفته‌تر از چپ قرن بیستم بودند. انگلس نوشت که هر شکلی از کار طبیعت را دگرگون کرده و بنابراین در محیط زیست مداخله می‌کند. مارکس نیز با مطالعه کاهش بازده کشاورزی در انگلستان، به مفهوم "گسست متابولیک" پرداخت.

او به این واقعیت اشاره کرد که چرخه‌های طبیعی مواد مغذی توسط سرمایه‌داری مختل شده‌اند؛ سرمایه‌داری‌ای که در آن زمان هنوز نسبتاً جدید بود. جابجایی دهقانان از زمین‌هایشان و شهری‌سازی ناشی از آن، جدایی مکانی بین تولید و مصرف غذا ایجاد کرد؛ به‌طوری که فضولات انسانی دیگر به عنوان کود به خاک باز نمی‌گشتند. ناپدید شدن این کود

طبیعی باعث کاهش بازده محصولات شد. به این ترتیب، یک فرایند اجتماعی — خصوصی‌سازی زمین‌های عمومی کشاورزی توسط اشراف، محرومیت فقرا در مناطق روستایی، شهری‌سازی و صنعتی‌سازی — یک بحران زیست‌محیطی ایجاد کرد که به جامعه بازگشت و بقای آن را به خطر انداخت.

برای مارکس، این مشاهده به نتیجه‌ای منجر می‌شود که امروز نیز بسیار مرتبط شده است: هر شیوه تولید و زیست، محدودیت‌های مادی خود را در چرخه‌های بازتولید طبیعت دارد. چرخه‌های زیست‌محیطی، اساس ساختارهای اجتماعی و اقتصادی هستند. به عبارت دیگر: جامعه‌ای که از چوب بیشتری برای ساخت کشتی استفاده کند تا طبیعت بتواند آن را جایگزین کند، در نهایت دیگر قادر نخواهد بود به سفرهای دریایی ادامه دهد. امروز، سرمایه‌داری با مشکلی مواجه است که نه تنها از محدودیت‌های مادی محلی یا منطقه‌ای فراتر می‌رود — همان‌طور که تمدن‌های انسانی در گذشته انجام داده‌اند — بلکه این محدودیت‌ها را در مقیاس جهانی پشت سر می‌گذارد. بحران زیست‌محیطی کنونی مدت‌هاست که فقط درباره تغییرات اقلیمی نیست. طبق مطالعات اخیر، از میان نه "مرز سیاره‌ای"، شش مورد به نقطه اوج رسیده‌اند. این موارد شامل گرمایش جهانی، انقراض گونه‌ها، استفاده از زمین، اختلال در چرخه‌های بیوشیمیایی، استفاده از آب شیرین و ورود مواد جدید به خاک و جو است.

این بدان معناست که متابولیسم شیوه تولید و سبک زندگی سرمایه‌داری، شرایط مادی وجود جمعی ما را نابود می‌کند و بقای میلیاردها نفر را به خطر می‌اندازد. مسئله زیست‌محیطی بنابراین فقط دغدغه "طبقات متوسط سبز" نیست. بلایای طبیعی و فروپاشی اکوسیستم‌ها بقای مادی طبقات پایین را تهدید می‌کند — مثلاً با افزایش قیمت مواد غذایی اساسی. بحران زیست‌محیطی به جای اشاره به "فروپاشی طبیعت"، به مرگ میلیاردها نفر از افراد فاقد مالکیت دلالت دارد. "عدالت اقلیمی" در واقع یک مسئله طبقاتی است.



## ۵. تحول اقتصاد به سمت اقتصاد بدون انتشار گازهای گلخانه‌ای و

خدمت به نیازهای مردم

شیوه تولید مسلط امروز بر اصل "برون‌سپاری هزینه‌ها" استوار است — هزینه‌هایی که یا بر عهده جنوب جهانی یا نسل‌های آینده گذاشته می‌شود. بنابراین، این شیوه تولید باید به‌طور اساسی دگرگون شود. زنجیره‌های ارزش جهانی، با مسیرهای حمل‌ونقل پرمصرف انرژی، باید با اقتصادهای منطقه‌ای دایره‌ای جایگزین شوند. به جای تمرکز کوتاه‌مدت بر افزایش کمیت کالاهای مصرفی و صنعتی، ما به اقتصادی نیاز داریم که بر استفاده از کالاهای بادوام، قابل تعمیر، حمل‌ونقل پایدار، و طرح‌های زندگی و مسکن منابع‌محور مبتنی باشد. این تحول صنعتی باید با مشارکت کارگران سازمان‌دهی شود و بدون دخالت آنها قابل اجرا نیست.

شیوه تولید و زیست ما بر برون‌سپاری مداوم آسیب‌های اجتماعی و زیست‌محیطی استوار است. بیشتر کالاهای مصرفی ارزان هستند زیرا بازار بخش عمده‌ای از هزینه‌ها را نادیده می‌گیرد: آسیب‌های ناشی از تغییرات اقلیمی و آلودگی معمولاً بعدها آشکار می‌شوند؛ استخراج مواد معدنی آب آشامیدنی را در مناطق دورافتاده جنوب جهانی آلوده می‌کند — مناطقی که مردمان آن در ساختار قدرت بین‌المللی هیچ‌گونه نقشی ندارند.

از این رو، هیچ جایگزینی برای تحول فرایندهای تولید وجود ندارد. ما به سیاست صنعتی چپ‌گرایانه نیاز داریم که فرایندهای تولید بدون انتشار گازهای گلخانه‌ای را توسعه دهد، بر اصول اقتصادهای منطقه‌ای دایره‌ای مبتنی باشد و سیستم‌های حمل‌ونقل اکولوژیکی پایدار ایجاد کند. اما این تحول تنها در صورتی موفق خواهد بود که امنیت اجتماعی و مشارکت دموکراتیک کارکنان به‌طور هم‌زمان تضمین شود. یک تغییر اکولوژیکی تحت رهبری نئولیبرال و سودمحور شکست خواهد خورد، زیرا نه تنها مقاومت جناح‌های سرمایه سوخت‌های فسیلی، بلکه مقاومت کارگران را نیز برمی‌انگیزد.

در دهه ۱۹۷۰، کارگران صنعت تسلیحات در بریتانیا بحثی را آغاز کردند که چگونه می‌توانند محل کار خود را به سمت تولید کالاهای صلح‌آمیز

و نیاز محور تغییر دهند. با توجه به چالش‌های زیست‌محیطی امروز، ما به بحثی مشابه نیاز داریم: دغدغه‌ها و دانش کارگران باید نقشی اساسی ایفا کنند.

در جوامع صنعتی غرب و اکنون همچنین در چین، تبدیل صنعت خودروسازی به یک صنعت حمل‌ونقل پایدار هم یک وظیفه اساسی و هم نمادی از تحول اجتماعی-زیست‌محیطی است. تولید انبوه مداوم خودروها منابع را بلعیده، استخراج لیتیوم به‌شدت برای طبیعت و انسان‌ها مضر است و ترافیک خودروها شهرها و مناطق مسکونی را خفه می‌کند. دو سوم تمام فضای عمومی سطحی در شهرها و شهرداری‌ها به خودروها اختصاص دارد — فضایی که با توجه به گرمایش اقلیم، به‌شدت به مناطق سبز و منابع آبی نیاز داریم.

تبدیل صنعت خودروسازی به صنعتی برای حمل‌ونقل پایدار نه تنها یک چالش اقتصادی، بلکه نیازمند یک تغییر فرهنگی است. در کشورهای صنعتی، مالکیت خودرو و خانه بزرگ‌ترین وعده‌های سرمایه‌داری برای آزادی و رفاه بوده‌اند. مارکس این نوع ستایش کالا را به‌عنوان فетиشیسم کالایی توصیف کرد؛ نوعی رابطه تقریباً مذهبی و شی‌ء‌انگارانه با محصولات. اما در حالی که خودرو در آگاهی اجتماعی ریشه‌ای عمیق دارد، حمل‌ونقل انبوه فردی نمی‌تواند محور اصلی حمل‌ونقل آینده باشد، چه در اینجا و چه در سطح جهانی.

آنچه ما به آن نیاز داریم، ترافیک پیاده و دوچرخه، شبکه‌های حمل‌ونقل عمومی پیشرفته و قطارهایی است که برای مسافران و کالاها به‌طور مؤثری کار کنند. تحول صنعت خودروسازی به‌گونه‌ای که به سمت تولید اجزای ریلی، اتوبوس‌های برقی، ون‌ها، ترامواها و زیرساخت‌های دیجیتال سوق داده شود، می‌تواند مسیر را برای صنایع مرتبط و پایین‌دستی و همچنین برای صنایع شیمیایی، غذایی و مهندسی مکانیک نشان دهد.

در عین حال، این پروژه باید به شکلی عمیقاً بین‌المللی‌گرایانه اجرا شود. منافع افرادی که در جنوب جهانی تحت تأثیر پیامدهای منفی استخراج معادن قرار گرفته‌اند، باید به همان اندازه مورد توجه قرار گیرد که منافع

کارگرانی که با خطر تعطیلی کارخانه‌ها در این کشور مواجه هستند. هنگامی که تغییرات زیست‌محیطی منابع را کمیاب‌تر و گران‌تر می‌کند، استفاده از آن‌ها باید به‌صورت جهانی برنامه‌ریزی و به شکل عادلانه سازمان‌دهی شود. فرآیند امپریالیستی غارت مواد خام و معدنی باید از طریق استعمارزدایی جامع روابط تجاری و تبادلی متوقف شود. این همچنین شامل انتقال فناوری‌هایی است که به جوامع جنوب جهانی امکان مشارکت در تحول صنعتی را می‌دهد و آن‌ها را در موقعیتی قرار می‌دهد که بتوانند مرحله "سرمایه‌داری فسیلی" را پشت سر بگذارند.

#### ۶. خدمات مالی در مالکیت عمومی و جمعی

هدف جنبش سوسیالیستی، رسیدن به جامعه‌ای بدون روابط کالایی یا پولی است؛ اما تحقق چنین شیوه‌ای از زندگی نیازمند پیش‌شرط‌های فراوانی است. تا زمانی که مالکان جداگانه‌ای وجود دارند که با یکدیگر مذاکره می‌کنند، وجود پول ضروری خواهد بود. با این حال، برخلاف امروز، تأمین منابع مالی نباید به‌عنوان یک کسب‌وکار سودمحور توسط بانک‌های انحصاری و صندوق‌های سرمایه‌گذاری عمل کند. بخش مالی سوداگرانه باید جای خود را به تأمین مالی عمومی از طریق بانک‌های پس‌انداز شهری یا تعاونی بدهد که به‌صورت دموکراتیک مدیریت می‌شوند.

حباب‌های مالی و سوداگری به‌طور منظم ترکیده و جمعیت جهان را دچار بحران‌های مادی عمیق می‌کنند. بانک‌ها و صندوق‌های سرمایه‌گذاری به‌قدری بزرگ شده‌اند که ورشکستگی آن‌ها، همان‌طور که اخیراً در سال ۲۰۰۸ دیدیم، منجر به فروپاشی اقتصاد جهانی و نیاز به بسته‌های نجات مالی دولتی به ارزش تریلیون‌ها دلار می‌شود. اگر بخش مالی به یک سیستم خودمختار تبدیل شده، این نتیجه منطقی روابط کالایی سرمایه‌داری است، اما همچنین اوج بی‌منطقی این سیستم را نشان می‌دهد.

برای خنثی‌سازی این بمب ساعتی، به سیستمی مالی اجتماعی و غیرسودمحور نیاز داریم. درست است که در گذشته اخیر، بانک‌های دولتی و مؤسسات پس‌انداز دولتی نقش نامطلوبی در بحران‌های مالی ایفا کرده‌اند، اما این نتیجه مشارکت آن‌ها در معاملات سوداگرانه پریسک در بازارهای

بین‌المللی بوده است. به جای آن، ما به بخشی مالی نیاز داریم که تحت کنترل دموکراتیک و با هدف منافع عمومی عمل کند.

### ۷. مدل جدیدی از رفاه: زندگی خوب

سوسیالیسم همان‌طور که ما آن را درک می‌کنیم، بر پایه یک فهم جدید از معنای زندگی خوب استوار است: مفهومی از رفاه که نه از ایده مصرف حداکثری، بلکه از تأمین کافی نیازهای اساسی، زیرساخت‌های اجتماعی فراگیر، و کاهش قابل‌توجه زمان کار در هفته و طول زندگی آغاز می‌شود، به‌طوری‌که افراد بار دیگر کنترل زندگی خود را در دست بگیرند.

تقریباً هیچ مفهومی نیست که احزاب بورژوایی بیش از واژه "رفاه" به‌شکلی افراطی از آن استفاده کنند. سیاست‌ها ظاهراً همیشه با هدف تضمین و افزایش رفاه اجرا می‌شوند. اما در واقعیت، جامعه‌ای که امروز در آن زندگی می‌کنیم، با نیازهای سرمایه‌شکل گرفته است: تولید انبوه، کالاهای انبوه، و مصرف کالاهایی که به‌سرعت خراب می‌شوند. زندگی خوب به‌عنوان چیزی تعریف می‌شود که برای تداوم انباشت سرمایه ضروری است: کار شدید برای امکان خرید فراوان.

البته، تحولات قرن گذشته کاملاً بد نبوده‌اند: پیشرفت فناوری و تولید انبوه باعث شده‌اند بسیاری از اقلام روزمره مقرون‌به‌صرفه‌تر شده و تا حدی زندگی را آسان‌تر کنند. چه کسی می‌تواند انکار کند که گسترش استفاده از ماشین لباسشویی کیفیت زندگی را بهبود بخشیده است (به‌ویژه برای زنانی که طبق تقسیم کار مردسالارانه مسئولیت شست‌وشو را بر عهده داشتند)؟

اما شیوه‌های تولید و زندگی در جوامع فوردیستی مدت‌هاست که به دلیل انتقال سیستماتیک هزینه‌ها به خارج از مرزها یا آینده، ناکارآمد شده‌اند. اکنون ما در حال تجربه نتایج کامل این "برون‌سپاری" هستیم، اصطلاحی که المر آلتفتر آن را به کار برده است. انتشار گازهای گلخانه‌ای در ۲۰۰ سال گذشته باعث فرورفتن شهرها در اقیانوس شده است، در حالی که آسایش ناشی از حمل‌ونقل مبتنی بر خودرو، از طریق ذرات معلق

و میکروپلاستیک‌های حاصل از سایش لاستیک‌ها، بیماری‌های کشنده قلبی عروقی را برای ما به همراه آورده است.

این تحولات به این معناست که سوسیالیسم نمی‌تواند همانند قرن بیستم عمل کند و از مدل‌های تولید و مصرف سرمایه‌داری الهام بگیرد. بلکه ما نیاز به درک جایگزینی از "زندگی خوب" داریم. ایده اصلی باید این باشد که زمان بیشتری برای زندگی اجتماعی، اوقات فراغت، و خلاقیت خود داشته باشیم. شرایط لازم برای این کار مدت‌هاست وجود دارد. به‌عنوان مثال، تقریباً یک قرن پیش، اقتصاددان اجتماعی-لیبرال معروف جان مینارد کینز پیش‌بینی کرد که بهره‌وری نیروی کار رو به رشد تا سال ۲۰۳۰ به یک هفته کاری ۱۵ ساعته منجر خواهد شد!

به جای این‌که خود را برای کالاها و نمادهای مصرفی به مرز نابودی برسانیم، باید برای خودمختاری در تعیین نحوه استفاده از زمان خود تلاش کنیم. هدف باید دستیابی به جامعه‌ای باشد که در آن افراد بتوانند فراتر از کار مزدی و مصرف آشکار، به رشد و شکوفایی فردی دست یابند.

از این رو، ما معتقدیم که جنبش سوسیالیستی باید به سنت خود به‌عنوان یک جنبش مقاومت بازگردد، هم به‌عنوان فرهنگ و هم به‌عنوان آموزش. جنبش کارگری قدیمی به دنبال ایجاد افق‌های فرهنگی خود، اشکال اجتماعی خاص خود، و اهداف منحصر به فرد خود بود. این تلاش‌ها امروز بیش از هر زمان دیگری اهمیت دارند: در مقابل چشم‌اندازهای محدود سرمایه‌داری، باید مفاهیمی از زندگی خوب، لذت‌بخش، و غنی از نظر اجتماعی ارائه دهیم.

#### ۸. اقتصادی که زندگی را در اولویت قرار می‌دهد

سرمایه‌داری چرخه‌های طبیعی متابولیکی را نادیده می‌گیرد، پایه‌های بازتولید انسانی را پنهان می‌کند، و در نتیجه خود را "می‌بلعد" (اصطلاحی از نانسی فریزر). (یک پروژه سوسیالیستی باید مفهوم اقتصاد را بازتعریف کند.

در قرن بیستم، موفقیت اقتصادی - چه در سرمایه‌داری و چه در سوسیالیسم - با نرخ رشد اندازه‌گیری می‌شد. پیامدهای زیست‌محیطی یا

سازمان‌دهی بازتولید اجتماعی نه در اقتصاد ثبت می‌شود و نه به‌عنوان شاخص‌های موفقیت اقتصادی در نظر گرفته می‌شوند.

اقتصاد سوسیالیستی فقط در صورتی می‌تواند جایگزین باشد که هدف آن یک "انقلاب پایداری زیست‌محیطی" باشد و زندگی را در اولویت قرار دهد، عبارتی که جنبش‌های فمینیستی نیز از آن استفاده کرده‌اند. این یعنی اقتصادی که نه تنها بهره‌وری، بلکه مراقبت را نیز در معنای بازتولید زندگی انسانی و غیرانسانی مورد توجه قرار دهد.

یکی از دستاوردهای مهم انقلاب روسیه این بود که در سال‌های نخست پس از ۱۹۱۷، فمینیست‌هایی چون الکساندرا کولونتای توانستند نهادهای عمومی مراقبت را ایجاد کنند. مهدکودک‌ها و آشپزخانه‌های عمومی تأسیس شدند، کارهای خانه به‌عنوان وظیفه‌ای اجتماعی به رسمیت شناخته شد، و زنان دست‌کم از تقسیم بار نابرابر کارهای خانه و کار بازتولیدی تا حدی رها شدند.

امروزه حتی سرمایه‌داری تحت مدرنیزاسیون نئولیبرال نیز به اصطلاح "بخش مراقبت" را کشف کرده است. اما این نهادهای مراقبتی نه در راستای منافع عمومی، بلکه در راستای سود عمل می‌کنند. این نهادها به بخشی از کسب‌وکار تبدیل شده‌اند، جایی که مردم، عمدتاً زنان و اکثراً مهاجران، در شرایطی اسفناک کار می‌کنند. کیفیت مراقبت در بیمارستان‌ها، مهدکودک‌ها، و مراکز سالمندان نیز به‌طور کلی رو به وخامت گذاشته است. جنبش سوسیالیستی برای بازتوزیع کارهای مراقبتی و سازمان‌دهی آن‌ها بر اساس منافع عمومی مبارزه می‌کند. مراکز نگهداری از کودکان، بیماران، افراد نیازمند به مراقبت، و سالمندان باید در مالکیت عمومی یا جمعی باشند. کارمندان این مراکز باید تحت شرایط مناسب و با حقوق مناسب کار کنند.

هم‌زمان، بازتوزیع فعالیت‌های بازتولیدی میان جنسیت‌ها ضروری است. فریگ‌هاگ، فمینیست سوسیالیست، دو دهه پیش از دیدگاه "چهار در یک" صحبت کرد. طبق این دیدگاه، کار مزدی، کارهای مراقبتی، مشارکت اجتماعی-سیاسی، و رشد فردی باید به‌عنوان حوزه‌های فعالیتی به یک

اندازه مهم درک شوند. همه انسان‌ها باید در این زمینه‌ها به یک اندازه مسئولیت بپذیرند و فرصت‌های برابر برای خودتحقق‌ی داشته باشند. شرایط لازم برای این امر شامل توسعه زیرساخت‌های عمومی مراقبتی، بازتوزیع ثروت و کار، و تحولی فمینیستی در رفتارهای روزمره ما است. به نظر ما، یک "اقتصادی که زندگی را در اولویت قرار می‌دهد" باید پنج هدف عمده را دنبال کند:

۱) تأمین نیازهای اساسی همه انسان‌ها — در سطح جهانی و بدون توجه به چارچوب دولت-ملت، کالاهایی که برای تأمین نیازهای روزمره ضروری هستند.

۲) ایجاد زیرساخت‌های عمومی که امنیت اجتماعی جامع و مشارکت در زندگی اجتماعی را تضمین کند. این زیرساخت‌ها نباید محدود به مرزهای دولت-ملت باشند، بلکه هدف باید گسترش نهادهای بین‌المللی موجود در حوزه‌هایی مانند بهداشت و آموزش برای ایجاد زیرساخت‌های جهانی مؤثر باشد.

۳) پایداری در شیوه تولید و زندگی — هماهنگ‌سازی فرآیندهای اقتصادی و اجتماعی با چرخه‌های بازتولیدی محیط‌زیست و "سیستم زمین" (مجموع فرآیندها و تعاملات فیزیکی، شیمیایی، بیولوژیکی و اجتماعی در این سیاره).

۴) بازتوزیع کار و ثروت — حذف سلطه حوزه‌های تولیدی بر حوزه‌های بازتولیدی و فراهم کردن امکان خودتحقق‌بخشی برای همه. این شامل حق همگانی برای کار معنادار و رضایت‌بخش، حق جهانی برای اوقات فراغت، و مسئولیت مشترک جهانی در قبال فعالیت‌های مراقبتی است.

۵) مقدم دانستن همبستگی و روابط تعاونی بر منطق رقابت — نه تنها در جوامع موجود، بلکه فراتر از مرزهای قومی، ملی و مذهبی.

۹. برنامه‌ریزی اقتصادی دموکراتیک و زیست‌محیطی  
ما به تغییر اساسی اقتصاد و جامعه نیاز داریم، با هدف تأمین نیازهای انسانی و متوقف کردن نادیده‌گرفتن سیستماتیک محدودیت‌های

زیست‌محیطی. چنین فرآیند تحولی باید به‌صورت برنامه‌ریزی‌شده انجام شود. اما برخلاف سوسیالیسم دولتی، این برنامه‌ریزی نباید اقتدارگرا و بوروکراتیک باشد، بلکه باید به‌شیوه‌ای رادیکال دموکراتیک سازماندهی شود.

از این منظر، برنامه‌ریزی سوسیالیستی به این معناست که جامعه به‌صورت جمعی برای توسعه اهداف اقتصادی و اجتماعی خود تلاش کند. در سرمایه‌داری، تمام فرآیندهای اجتماعی بر یک اصل واحد متمرکز هستند: سودآوری بازیگران بازار. رقابت بین شرکت‌ها پویایی‌های عظیمی ایجاد می‌کند که در گذشته توسعه سریع بازارهای مصرفی و سرمایه‌گذاری را تسهیل کرده‌اند. اما طی چند دهه گذشته، این پویایی‌ها اثرات مخرب فرایندهای داشته‌اند. الزام به رشد، پایه‌های مادی وجود ما را نابود می‌کند و با مالی‌سازی، پویایی اقتصادی به حوزه‌های سفته‌بازی منتقل شده است که نه ارزش‌های مصرفی تولید می‌کنند و نه صرفاً ثروت موجود را توزیع مجدد می‌کنند.

بازسازی برنامه‌ریزی‌شده اقتصاد به یک ضرورت حیاتی تبدیل شده است. اما برنامه‌ریزی نباید به‌عنوان گسترش قدرت دولت درک شود. مسئله، فرآیندی گفتگومانی است (شامل مشورت، مشارکت، و بحث عمومی) که در آن جامعه اهداف خود را تعیین کرده و به‌صورت هماهنگ آن‌ها را دنبال می‌کند.

اهداف جامعه پس‌سرمایه‌داری را می‌توان به‌طور کلی چنین ترسیم کرد: تأمین کالاهای اساسی و زیرساخت‌های اجتماعی برای همه انسان‌ها، محدود کردن انتشار گازها و مصرف منابع به سطحی پایدار، بازتوزیع کار و ثروت، و تقویت روابط همبستگی. این‌ها جنبه‌های کلیدی اقتصادی هستند که دیگر بر سودآوری متمرکز نیست.

با این حال، هنگام اجرای این اهداف کلی، پتانسیل قابل توجهی برای بروز تضاد وجود دارد. چه نیازهای مصرفی ضروری هستند و چه نیازهایی اضافی؟ کدام بخش‌های اقتصادی باید کوچک شوند؟ برای افرادی که در این بخش‌ها کار می‌کنند، چه اتفاقی می‌افتد؟ کدام بخش‌ها باید به‌سرعت گسترش



یابند؟ و چگونه می‌توان با مشکلات زیست‌محیطی جدیدی که از این گسترش ناشی می‌شود، برخورد کرد؟

این سؤالات تنها نمونه‌هایی از پرسش‌های بسیاری هستند که در جریان فرآیند برنامه‌ریزی مطرح خواهند شد. چنین مباحثاتی نیازمند رویه‌های قوی مشورتی است. ما این فرآیند گفت‌وگویی و چالشی را "برنامه‌ریزی دموکراتیک" می‌نامیم.

باید به خاطر داشت که برنامه‌ریزی به‌خودی‌خود ابزاری برای غلبه بر سرمایه‌داری یا سلطه طبقاتی نیست. "بازار آزاد" نیز به‌طور مداوم تحت برنامه‌ریزی قرار دارد: دولت‌ها و سازمان‌هایی مانند آژانس بین‌المللی انرژی یا صندوق بین‌المللی پول به موضوعاتی مانند تأمین مواد خام، تأمین انرژی، یا توانایی کشورهای بدهکار برای عمل به تعهدات مالی خود می‌پردازند.

علاوه بر این، شرکت‌های بزرگ مانند آمازون و ایکیا به لطف پیشرفت‌های فناوری، به سطحی از پیچیدگی در برنامه‌ریزی دست یافته‌اند که کشورهای سوسیالیستی قرن بیستم حتی نمی‌توانستند آن را تصور کنند. سؤال اصلی این نیست که آیا برنامه‌ریزی انجام شود یا نه، بلکه چگونه و با چه هدفی: به‌شبهه‌ای اقتدارگرا یا دموکراتیک؟ به‌نفع سهام‌داران یا اکثریت جامعه؟

حتی اگر بتوانیم تفاوت‌های اساسی میان برنامه‌ریزی دموکراتیک و سرمایه‌داری را مشخص کنیم، مشکلات کلیدی مرتبط با یک اقتصاد برنامه‌ریزی‌شده دموکراتیک وجود دارند که از منظر امروز نمی‌توان به آن‌ها پاسخ داد. برای مثال، در یک سیستم مالکیت عمومی، کارگران یک کارخانه صنعتی و ساکنان اطراف آن کارخانه منافع متفاوتی را دنبال خواهند کرد که باید میان این منافع توازن برقرار شود. بنابراین، یک اقتصاد سوسیالیستی برنامه‌ریزی‌شده، برخلاف تصور بسیاری از چپ‌گرایان قرن بیستم، یک فرآیند هماهنگ و بی‌چالش نیست. بلکه هدف باید توسعه ابزارهای دموکراتیکی باشد که امکان حل تعارضات میان منافع مختلف را فراهم کند.

دموکراسی در محل کار در واحدهای اقتصادی و همچنین ایجاد "شوراهای تحول" که جامعه‌شناسی به نام "کلاوس دوره" در مواجهه با بحران اجتماعی-زیست‌محیطی پیشنهاد داده است، می‌تواند در این زمینه راهگشا باشد. برنامه‌ریزی را به‌عنوان یک فرآیند دموکراتیک می‌فهمیم که در آن گروه‌ها و نمایندگان جامعه مدنی (مانند اتحادیه‌ها، سازمان‌های زیست‌محیطی، ساکنان محلی، مصرف‌کنندگان و غیره) در سطوح مختلف (محلی، منطقه‌ای و ملی) با یکدیگر همکاری می‌کنند تا مسائل مربوط به توسعه اقتصادی و اجتماعی را حل کنند.

### ۱۰. اقتصاد اجتماعی با تنوع اشکال مالکیت

سوسیالیسم یک اقتصاد اجتماعی دموکراتیک است که در آن جامعه به‌طور جمعی درباره اهداف اجتماعی تصمیم می‌گیرد. اما برای جلوگیری از تمرکز همه چیز در دست یک دولت قدرتمند، اشکال مختلف مالکیت (هم جمعی و هم فردی) و حقوق بهره‌برداری باید هم‌زمان وجود داشته باشند. اینکه این اشکال مختلف مالکیت چگونه با یکدیگر تعامل خواهند داشت و روابط بازار چه نقشی ایفا خواهند کرد، فقط در جریان یک فرآیند اجتماعی می‌تواند مشخص شود.

پس از انقلاب ۱۹۱۸ [آلمان] کارل کرش، نظریه‌پرداز چپ‌گرا، این پرسش بسیار ملموس را مطرح کرد که چگونه، علاوه بر نظام سیاسی، اقتصاد نیز می‌تواند دموکراتیک شود. همان‌طور که قدرت سیاسی از اشراف‌زادگان گرفته شد، ایده این بود که شرکت‌ها از کنترل انحصاری مالکانشان آزاد شوند. کرش نوشت: "هدف اجتماعی‌سازی در روحیه سوسیالیستی نه سرمایه‌داری مصرف‌کننده و نه سرمایه‌داری تولیدکننده، بلکه مالکیت واقعی عمومی برای کل تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان است." در مقاله خود، کورش با این فرض مخالفت کرد که می‌توان تنها از طریق قوانین مربوط به روابط صنعتی و تأمین اجتماعی، کنترل جامعه بر اقتصاد را تضمین کرد. او این نوع مداخله در "امتیازات مالکان خصوصی" را صرفاً سیاست اجتماعی می‌دانست. کرش همچنین دو رویکرد دیگر مطرح‌شده در زمان خود را ناکافی می‌دانست:

ملی‌سازی: کرش معتقد بود که انتقال شرکت‌ها به مالکیت ملی یا شهرداری‌ها صرفاً به نوعی "سرمایه‌داری مصرف‌کننده" منجر می‌شود، جایی که مالک قدیمی با یک بوروکراسی دولتی جایگزین می‌شود که (در بهترین حالت) به نفع کل جمعیت به عنوان مصرف‌کنندگان عمل می‌کند. اما این کار به معنای اجتماعی‌سازی واقعی نیست، بلکه صرفاً یک تغییر مالکیت است. این موضوع در کشورهای سوسیالیستی به مشکل تبدیل شد، زیرا کارخانه‌های متعلق به دولت باعث ایجاد همان نوع بیگانگی در میان کارگران شدند که در شرکت‌های سرمایه‌داری وجود داشت.

مدیریت خودکار کارگران: کرش همچنین مدیریت خودکار کارگران را ناکافی می‌دانست. به نظر او، این رویکرد به "سرمایه‌داری تولیدکننده" منجر می‌شود، جایی که شرکت‌های خودگردان بیشتر به دنبال منافع خود هستند تا منافع جامعه به‌طور کلی.

کرش نتیجه گرفت که اجتماعی‌سازی یک فرآیند دموکراتیک است و اقتصاد باید به شکلی مشابه با تحول نظام سیاسی در سال ۱۹۱۸ تغییر کند. همان‌طور که نمایندگان در مناطق مختلف برای تصمیم‌گیری‌های سیاسی انتخاب می‌شوند، همه کارگران در یک بخش خاص می‌توانند یک شورای اقتصادی انتخاب کنند که تولید در آن بخش را هدایت و هماهنگ کند. مالکیت خصوصی جای خود را به مالکیت عمومی یا تعاونی می‌دهد، مدیریت شرکت‌ها با مدیرانی که توسط کارگران انتخاب می‌شوند جایگزین می‌شود، و بازار با شورایی اقتصادی جایگزین می‌شود که روابط اقتصادی بین شرکت‌ها را هماهنگ می‌کند.

کرش شکلی از اجتماعی‌سازی را ترسیم کرد که در آن امکان نداشت یک بوروکراسی دولتی کنترل انحصاری را به دست گیرد. اشکال مختلف مالکیت عمومی، مدیریت خودگردان بنگاه‌ها، و مدیریت دموکراتیک حوزه‌های اقتصادی توسط نمایندگانی که به‌طور دموکراتیک انتخاب شده‌اند، قرار بود فرآیندی را به راه اندازد که به جامعه امکان دهد بر کار و زندگی اقتصادی کنترل پیدا کند.

کرش بیشتر از آنکه به مدل‌های تمام‌شده علاقه‌مند باشد، به فرآیندهای اجتماعی واقعی توجه داشت. به نظر او، هر سه مسیر زیر باید هم‌زمان دنبال شوند:

(الف) انتقال بخش‌هایی از تولید به مالکیت دولتی یا شهرداری‌ها،

(ب) ایجاد تعاونی‌ها از طریق همکاری داوطلبانه افراد،

(ج) تعمیق مشارکت کارگران در بنگاه‌های خصوصی از طریق توافق‌های جمعی و مشارکت در تصمیم‌گیری (که در آن زمان نوآوری‌هایی محسوب می‌شدند).

از دیدگاه کرش، رویکرد سوسیالیستی به اجتماعی‌سازی، یک فرآیند دموکراتیک است که در آن مالکیت عمومی، مدیریت خودگردان، و مشارکت کارگران در بنگاه‌های خصوصی موجود به‌طور موازی توسعه می‌یابد.

هرچند وضعیت کنونی شباهت چندانی به شرایط ۱۹۱۸-۱۹۱۹ ندارد، ایده بنیادی کرش همچنان کاملاً مرتبط است: اجتماعی‌سازی، به معنای تقویت مالکیت عمومی و دموکراتیزه کردن زندگی اقتصادی است. مالکیت عمومی می‌تواند اشکال متنوعی داشته باشد. بسته به زمینه، مناسب‌ترین شکل مالکیت جمعی ممکن است یک شرکت شهرداری، یک نهاد تحت قانون عمومی، یک تعاونی، یک شرکت دولتی، یا سیستمی بر اساس مدیریت عمومی خودسازماندهی‌شده باشد؛ مانند سیستم‌هایی که به‌طور سنتی در جوامع روستایی رایج بوده‌اند و امروزه در جوامع دیجیتال نظیر جنبش نرم‌افزارهای آزاد دیده می‌شوند.

بنابراین، سوسیالیسم ترکیبی است از مدیریت دموکراتیک در محل کار، نظارت اجتماعی و کنترل اقتصاد، و همچنین تلاش برای رشد و توسعه فردی. این سیستم شامل توازن میان منافع است که ممکن است گاهی با یکدیگر در تضاد باشند.

سوسیالیسم نمی‌تواند یک نظم اجتماعی هماهنگ باشد، همان‌طور که چپ‌گرایان قرن بیستم تصور می‌کردند. برعکس، جامعه‌ای که به‌طور جمعی درباره اهداف کار، تولید، مصرف، و بازتولید تصمیم‌گیری می‌کند، دائماً باید

با تضادها و تعارضات روبه‌رو شود. مانند حوزه سیاست، این فرآیند نیازمند دموکراسی پویایی است که در آن اختلاف نظر و نقد ارزشمند شمرده شود.

## ۱۱. رابطه‌های جدید میان بازار، برنامه‌ریزی و اشکال مختلف

### مالکیت

همبستگی و مسئولیت اجتماعی را نمی‌توان به زور وضع کرد، اما می‌توان آن‌ها را پرورش داد. غلبه بر روابط کالایی و رقابت، که مشخصه اجتماعی‌سازی واقعی است، بیشتر یک فرآیند یادگیری اجتماعی است تا یک اقدام سیاسی صرف. سیاست‌های سوسیالیستی می‌توانند شرایطی را ایجاد کنند که در آن اجتماعی‌سازی دموکراتیک شکوفا شود، اما نمی‌توانند اجتماعی‌سازی را صرفاً به اجرا بگذارند یا پذیرش اینکه اشکال مختلف مالکیت دموکراتیک وجود دارد (و نه فقط مالکیت دولتی)، این پرسش مطرح می‌شود که چگونه بنگاه‌ها، کارخانه‌های تولیدی، ارائه‌دهندگان خدمات و غیره می‌توانند روابط مبادله‌ای با یکدیگر برقرار کنند. تصور عمومی این است که این روابط تنها از طریق بازارها و رقابت ممکن است. اما حتی در سرمایه‌داری هم این‌طور نیست: به‌طور معمول، بخش‌های مختلف یک بنگاه واحد در روابط بازار با یکدیگر قرار ندارند. مثلاً یک واحد تولیدی "الف" ممکن است مقدار مشخصی کالا به واحد "ب" ارسال کند، زیرا مدیریت دستور داده است. تا زمانی که هر دو واحد متعلق به یک مالک هستند، مشکلی وجود ندارد.

کاهش برای این مسئله پاسخ زیر را پیشنهاد کرد: معرفی اشکال مختلف مالکیت عمومی تنها گام اول است. گام دوم — به سمت جامعه‌ای که در آن هرکس "طبق توانایی خود مشارکت کند" و "طبق نیاز خود دریافت کند" — بستگی به ظهور حس قوی همبستگی اجتماعی دارد. چرا که در روابط مبتنی بر همبستگی و دوستی، انتظار بازپرداخت فوری وجود ندارد.

بنابراین، ایجاد همکاری میان اشکال مختلف مالکیت جمعی، از جمله بنگاه‌های شهرداری، تعاونی‌ها، و حتی کسب‌وکارهای خانوادگی، نیازمند توسعه حس جامعه‌گرایی و روحیه همبستگی است.

با این حال، روحیه جمعی از این نوع را نمی‌توان به‌سادگی با دستور ایجاد کرد. همان‌طور که کورش می‌گوید، این موضوع به سیاست اقتصادی مربوط نمی‌شود، بلکه باید به‌عنوان بخشی از یک فرآیند فرهنگی رشد کند. تا زمانی که چنین روحیه‌ای شکل نگیرد، اصل فردگرایی همچنان فعال خواهد بود. اما کورش ادامه می‌دهد که تحت شرایط مالکیت عمومی، این اصل بسیار بهتر از سرمایه‌داری، که آزادی کسب‌وکار تنها در انحصار سرمایه‌داران باقی می‌ماند، می‌تواند تأثیرات مثبت خود را نشان دهد.

فمینیست سوسیالیست آمریکایی، نانسی فریزر، مباحث مشابهی را مطرح می‌کند: «نه بازار در بالا، نه بازار در پایین، اما ممکن است در میان چیزی از بازار وجود داشته باشد. ... [به‌عنوان] مالکیت جمعی واقعی، مازاد باید از طریق فرآیندهای جمعی تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی اختصاص یابد — برنامه‌ریزی که می‌تواند و باید به‌صورت دموکراتیک سازماندهی شود. در این سطح، مکانیزم‌های بازار نباید نقشی ایفا کنند. قاعده در اینجا این است که نه بازار و نه مالکیت خصوصی در بالا.» (۱۵۵: ۲۳، ۲۰)

و همچنین «در پایین»، یعنی در سطح رفع نیازهای اساسی مانند مسکن، پوشاک، غذا، آموزش، مراقبت‌های بهداشتی، حمل‌ونقل، انرژی، اوقات فراغت و غیره، فریزر استدلال می‌کند که هیچ نقشی برای بازار وجود ندارد، زیرا جامعه سوسیالیستی با کالاهایی که نیازهای اساسی را برآورده می‌کند به‌عنوان دارایی عمومی برخورد می‌کند. اما در ضمن، فریزر پیشنهاد می‌دهد که می‌تواند بازاری وجود داشته باشد:

«سوسیالیست‌ها باید این فضای میانی را به‌عنوان فضایی برای آزمایش با ترکیبی از امکانات مختلف تصور کنند: فضایی که در آن بازارها، تعاونی‌ها، منابع عمومی، انجمن‌های خودسازمانده و پروژه‌های خودمدیریتی می‌توانند جایی داشته باشند.» (همان: ۱۵۶)

در نتیجه، پرسش از اینکه چه میزان منطق بازار و خودخواهی باید وجود داشته باشد و ممکن است در بلندمدت از نظر جامعه معقول به‌نظر برسد، باید توسط کسانی پاسخ داده شود که این ترتیبات بر آنها تأثیر خواهد گذاشت.

سوسیالیسم مدلی نیست که بتوان آن را بر جامعه تحمیل کرد. اما باید اشاره کرد که حتی در سرمایه‌داری، پیگیری منافع فردی منبع انگیزشی

تعیین‌کننده برای بسیاری از افراد نیست. از این رو، روابط غیرکالایی مبادله‌ای همین امروز نیز به‌طور منظم اجرا می‌شوند: دانشنامه آنلاین ویکی‌پدیا،

نرم‌افزارهای آزاد مانند لینوکس،  
باغ‌های اجتماعی،

و بسیاری از پروژه‌های دیگر که به خیر عمومی گرایش دارند، توسط داوطلبان ساخته، حفظ و مدیریت می‌شوند.

افرادی که در این حوزه‌ها کار می‌کنند، به‌خاطر علاقه خود این کار را انجام می‌دهند، نه انگیزه‌های مالی. افزون بر این، بیشتر کارها، به‌ویژه شکل‌های مختلف کارهای مراقبتی بازتولیدی در حوزه خصوصی، در هر حال خارج از بازار انجام می‌شود. پرسش این نیست که آیا اقتصادی فراتر از رقابت بازار قابل تصور است یا نه، بلکه این است که یک جامعه چه میزان فضا برای بازارها در نظر می‌گیرد.

## ۱۲. جنبش جهانی، جهان‌شمول و ضدنظامی‌گری

سوسیالیسم پروژه‌ای برای رهایی جهان‌شمول است؛ این نظام به‌دنبال انحلال مرزهای دولت-ملت و قومیتی است، همان‌طور که جنبش‌های لغو برده‌داری و فمینیستی نیز چنین کرده‌اند. تنها زمانی می‌توان از برابری و همبستگی صحبت کرد که همه انسان‌ها از این حقوق به‌طور مشترک برخوردار باشند.

بنابراین، هدف ما نه‌تنها غلبه بر جامعه طبقاتی در مرزهای ملی، بلکه برچیدن روابط نابرابری و بهره‌کشی امپریالیستی و نواستعماری بین شمال و جنوب است.

ما همچنین تأکید می‌کنیم که سوسیالیست‌ها چیزی در جنگ‌های دولت-ملت‌ها برای از دست دادن ندارند. ما به اعلامیه‌ای که پارلمان‌گرای سوسیالیست دموکراتیک، ویلهلم لیبکنشت، در سال ۱۸۸۷ ارائه کرد پایبندیم:

«سوسیال دموکراسی همان قدر نمی‌تواند با نظامی‌گری، که محصول ضروری سیستم دولتی و اجتماعی حاکم است، آشتی کند که با آن سیستم نیز نمی‌تواند آشتی کند... ما نه یک سرباز و حتی یک پنی به نظامی‌گری واگذار نمی‌کنیم».

سرمایه‌داری ریشه‌های تاریخی خود را در استعمار خونین جنوب و برده‌داری جمعی دارد. حتی پس از پایان رژیم‌های استعماری قدیم، سرمایه‌داری این بهره‌کشی را به‌طور سیستماتیک ادامه داد و نه تنها یک نظام اقتصادی جهانی، بلکه روابط طبقاتی بین‌المللی را تولید کرد. در نظام سرمایه‌داری، نابرابری همواره سلسله‌مراتبی است و در عین حال پیچیده:

درون جوامع، روابط طبقاتی با ابعاد جنسیتی و نژادی آمیخته است، و بین جوامع، روابط ملی بهره‌کشی وجود دارد. کشورهای صنعتی شمال حدود هفت دهم منابع جهانی را مصرف می‌کنند، در حالی که تنها حدود یک‌پنجم جمعیت جهان در آنها زندگی می‌کنند. با توجه به این ابعاد جهانی سرمایه‌داری، سوسیالیسم محدود به مرزهای ملی نه باید باشد و نه می‌تواند. چراکه با درهم‌تنیدگی‌های بین‌المللی سرمایه، «سوسیالیسم در یک کشور» عملاً امکان‌پذیر نیست. با این حال، واضح است که بهبود شرایط باید در چارچوب‌های نهادی موجود به دست آید. از آنجا که این نهادها به‌طور ضروری توسط یا حول محور دولت‌ملت سازمان یافته‌اند — اتحادیه اروپا نیز نه به‌عنوان غلبه بر این مدل، بلکه به‌عنوان گسترش قلمرو آن عمل می‌کند — مبارزات ما همیشه به تغییراتی در داخل مرزهای موجود نیز معطوف خواهد بود. برای شروع حل این تناقض، ضروری است که سیاست سوسیالیستی اصلاحاتی را تدوین کند که به روابط نابرابری و سرکوب بین‌مرکز و پیرامون بپردازد و به دنبال ایجاد نظم اقتصادی جهانی جدیدی بر اساس همبستگی باشد. اقداماتی نظیر:



تأمین مالی یک صندوق بین‌المللی برای مقابله با پیامدهای تغییرات اقلیمی،

تقویت ساختارهای چندجانبه در حوزه بهداشت و امنیت غذایی (اهداف اولیه تأسیس سازمان بهداشت جهانی و سازمان غذا و کشاورزی سازمان ملل متحد)،

مبارزه با رژیم مهاجرت نژادپرستانه، و قوانین زنجیره تأمین که شرایط سازمان‌دهی اتحادیه‌ها در جنوب جهانی را بهبود می‌بخشند،

نشان می‌دهند که چگونه می‌توان از سیاست‌های ملی آغاز کرد و یک پروژه رهایی‌بخش با ابعاد بین‌المللی ایجاد کرد.

در نهایت، بین‌الملل‌گرایی ما همچنین بر این باور استوار است که سوسیالیست‌ها نباید در جنگ‌های بین دولت‌ها دخالت کنند. مقاومت در برابر اشغال نظامی ممکن است مشروع یا حتی اجتناب‌ناپذیر باشد (که این امر به همان اندازه در مورد مناطق فلسطینی صادق است که درباره اوکراین و بالعکس). اما در قرن بیستم، بیش از یک "جنگ آزادی‌بخش ملی" نشان داد که ظرفیت رهایی‌بخش این قالب محدود است.

این امر حتی بیشتر در مورد جنگ‌های بین ارتش‌های دولتی صادق است. از دیدگاه ما، آزادی چیزی نیست که بتوان آن را با آتش توپخانه، جنگنده‌های هوایی، یا پهپادها به دست آورد، بلکه تنها از طریق مقاومت یک جمعیت سازمان‌یافته قابل تحقق است. تمامی توسعه‌هایی که منجر به گسترش نظامی‌گری و منطق‌های نظامی در جوامع ما می‌شوند، مسیر دستیابی به رهایی‌ای را که ما به‌عنوان سوسیالیست به دنبالش هستیم، مسدود می‌کنند.

### ۱۳. سوسیالیسم: ضدیت قاطع با فاشیسم

لیبرالیسم نمی‌تواند مانعی مطمئن در برابر فاشیسم باشد. تنها یک جنبش که با سرمایه و منطق‌های بهره‌کشی و طرد آن مبارزه کند، می‌تواند راست افراطی را مهار کند. سوسیالیسم مدافع حقوق اجتماعی جهانی و

زیرساخت‌هایی است که به همه انسان‌ها فرصت زندگی خوب را وعده می‌دهد.

در گفتمان سیاسی معاصر، فاشیسم معمولاً به عنوان گسستی از شرایط سیاسی لیبرال اصلی تلقی می‌شود، اما در واقع، فاشیسم معمولاً تشدید همان شرایط است.

تمایلات فاشیستی همواره همراه جوامع لیبرال بوده است: در رژیم‌های استعماری اروپایی یا استعمارگرایی ایالات متحده اولیه، ایدئولوژی "برتری نژادی" با خشونت نسل‌کشی همراه بود. در خود قاره اروپا، دموکراسی‌های اروپایی قرن هجدهم و نوزدهم، فقرا و کسانی را که قادر یا مایل به کار نبودند، به کارگاه‌های اجباری می‌فرستادند که از اردوگاه‌های فاشیستی تفاوت چندانی نداشتند. ایده‌های داروینیسم اجتماعی ("بقای اصلح")، ایده‌آل‌سازی "نخبگان خودساخته"، یا ستایش رقابت بین ملت‌ها، لیبرالیسم و فاشیسم را به یکدیگر نزدیک‌تر از آنچه تصور می‌شود، نشان می‌دهند.

جنبش فاشیستی جدید نیز ارتباط نزدیکی با سیاست‌های لیبرالی دهه‌های اخیر دارد. نئولیبرالیسم فضایی از ناامنی عمومی ایجاد کرده که در ذهن بسیاری، فضایی شبیه به جنگ داخلی شکل گرفته است. اگر منابع به دلیل تخریب محیط‌زیست و رقابت‌های ملی کمیاب‌تر می‌شوند، باید آنها را با قدرت نظامی به‌دست آورد — این منطق مضحک راست‌گرایان است.

چپ برای متوقف کردن این روند باید راهی به سوی امنیت واقعی ارائه دهد:

نه "امنیت" حاصل از پلیس نظامی و دستگاه‌های نظارتی، بلکه امنیت خدمات اجتماعی پایه برای همه.

اگر بلایای طبیعی در حال افزایش‌اند، ما به سیستم‌های امنیت اجتماعی جهانی نیاز داریم که از آسیب‌دیدگان حمایت کنند. اگر زیرساخت‌ها در حال فرسایش‌اند، نیاز به بازتوزیع ثروت از بخش خصوصی به عمومی و سرمایه‌گذاری در همان زیرساخت‌ها داریم.

سوسيالیسم برای آینده‌ای که ارزش مبارزه دارد ایستادگی می‌کند. این جنبشی است که به‌جای خیریه، از حقوق اجتماعی جهانی دفاع می‌کند، و دموکراسی را به‌جای اقتدارگرایی اجرا می‌کند. سوسيالیسم زیرساخت‌هایی ایجاد می‌کند که نیازهای مادی اساسی را برآورده می‌سازد و با توهمات ملی‌گرایانه و نژادپرستانه که دیر یا زود به جنگ می‌انجامند، با دیدگاهی مبتنی بر همبستگی مقابله می‌کند.

در مواجهه با بحران‌های جهانی، سوسيالیسم راه‌حل‌های جهانی ارائه می‌دهد؛ در برابر افزایش ناامنی، برای سیستم‌های امنیت اجتماعی ای می‌جنگد که در مرزهای ملی متوقف نمی‌شوند.

در برابر سم ناسیونالیسم و "جنگ نژادی"، تنها یک پادزهر وجود دارد: حقوق اجتماعی و همبستگی بین‌المللی.

کتابنامه

المر آنفتر، "تعاون و زندگی خوب: سوسيالیسم قرن ۲۱"،  
*Blätter für deutsche und internationale Politik*، جلد ۴،  
۲۰۱۲، صفحات ۶۳-۵۳.

هاناس آرنست، *The Origins of Totalitarianism*، نیویورک:  
شوکن، ۱۹۵۱.

برتلوت پرشت، *Werke*، جلد ۲۱، ۱۹۳۳-۱۹۱۴،  
Schriften 1: 1914-1933، فرانکفورت: زهرکامپ، ۱۹۸۹.

گروه تخصصی اقتصاد سیاسی *Denknetz*، "دموکراتیزه کردن  
بازارهای مالی: خدمات مالی به‌عنوان خدمات عمومی"،  
*Reclaim Democracy: Die Demokratie stärken und  
weiterentwickeln*، به ویراستاری روت دلنباخ، بیت رینگر، و پاسکال  
زویکی، زوریخ ۸ edition: ۲۰۱۹، صفحات ۱۸۰-۱۷۳.

کلاوس دوره، "تسلط جدید: دینامیک‌ها و محدودیت‌های سرمایه‌داری  
بازار مالی"، *Sociology, Capitalism, Critique*، به ویراستاری  
کلاوس دوره، استفان لسنیک، هارتموت رزا، ترجمه شده توسط لورن  
بلاهون و یان-پیتر هرمان، لندن: ورسوی، ۲۰۱۵، صفحات ۶۶-۱۱.

نانسی فریزر، **Cannibal Capitalism: How Our System Is Devouring Democracy, Care, and the Planet—and What We Can Do About It**، لندن: ورسوی، ۲۰۲۲.

فریگا هاوگ، **Die Vier-in-einem-Perspektive: Politik von Frauen für eine neue Linke**، هامبورگ: آرگومنت، ۲۰۰۸.  
یایو هراس، ماریا گونزالس، مارتا پاسکوال، اما گاسکو، **La vida en el centro: Voces y relatos ecofeministas**، مادرید **: Libros en acción**، ۲۰۱۹.

کارل کرش، "اجتماعی‌سازی چیست؟ یک برنامه برای سوسیالیسم عملی"، ترجمه شده توسط فرانکی دنتون و داگلاس کلنر، **New German Critique**، شماره ۶ (پاییز ۱۹۷۵ [۱۹۱۹])، صفحات ۸۱-۶۰.

کارل مارکس، **Capital: A Critique of Political Economy**، جلد ۱، لندن: پنگون بوکز، ۱۹۹۰ [۱۸۶۷].  
کارل مارکس و فردریش انگلس، **The Communist Manifesto**، لندن: پنگون بوکز، ۲۰۰۲ [۱۸۴۸].  
نیکوس پولاتزاس، **State, Power, Socialism**، لندن: ورسوی، ۲۰۱۴.

بیت رینگر و سدریک ورموت، **Die Service-public-Revolution: Corona, Klima, Kapitalismus: Eine Antwort auf die Krisen unserer Zeit**، زوریخ: Rotpunktverlag، ۲۰۲۰.

روث ویلسون گیل‌مور، **Golden Gulag: Prisons, Surplus, Crisis, and Opposition in Globalizing California**، انتشارات دانشگاه کالیفرنیا، ۲۰۰۷.